

# ایران آزاد

ماهنامه جبهه ملی ایران (هلند) سال یازدهم شماره ۱۲۹ شهریور ۱۴۰۲

وقتی در سرزمینت  
گرگ‌ها تن کبوتران را می‌درند  
و خون در خیابان‌های شهر جاریست  
از این فاصله تنها می‌توان تصویرها را نظاره کرد،  
خبرها را خواند، گریست، فریاد زد، آگاه  
کرد  
و جهان را به قضاوت طلبید.



# نمايه

نویسنده	موضوع	صفحه
جبهه ملی ایران	یاد و نام جان باختگان راه آزادی را گرامی میداریم	۳
بیانیه مشترک فعالان صنفی ۱۲ دانشگاه	ما بازمی‌گردیم	۴
سازمان زنان جبهه ملی ایران	به نام زن، زندگی، آزادی	۵
جبهه ملی ایران	کودتای ۲۸ مرداد استبداد سیاه هفتاد ساله را برجای نهاده است.	۶
روح الله رحیمپور	مناسبت‌های مردمی	۸
سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران	اخراج اساتید شرافتمند دانشگاه را متوقف کنید	۹
	استاد اخراجی دانشگاه شریف رییس کمیته علمی بین‌المللی المپیاد جهانی کامپیوتر شد	۱۰
ناخدا محمد فارسی	جو بایدن با توافق و مماشات با جمهوری اسلامی ایران	۱۲
افشین حکیمیان	بی‌وطن‌های وقیح	۱۴
علی دینی ترکمانی	نئولیبرالیسم کودتاگرای استبدادخواه	۱۵
صدیقه وسمقی	مهسا رمز عبور	۱۹
	در سال تحصیلی گذشته حدود یک میلیون نفر از تحصیل بازماندند	۲۰
روح الله رحیمپور	چرا کودتا بود؟	۲۱
امیرحسین اکبرنیا	گریزی بر قانون	۲۶
سعید ماسوری زندانی سیاسی	قزل حصار یا قزل آخدود	۲۸
واتسلاو هاوِل برگردان: عرفان ثابتی	سیاست خارجی باید مبتنی بر اصول اخلاقی باشد	۳۰
پرویز نیکنام	ابوالحسن ابتهج؛ بنیان‌گذار بودجه‌ی نوین و برنامه‌ریزی در	۳۲

پست ۴ ایران آزاد

هم وطنان آزادیخواه: نارنمای جبهه ملی ایران - هلند بر روزی شبکه اینترنت به دلیل مشکل فنی خارج از دسترس می‌باشد. از شما صمیمانه درخواست می‌کنیم ایران آزاد را در بین دوستان خود پخش نمایید. با سپاس فراوان

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

# یاد و نام جان باختگان راه آزادی را گرامی میداریم

یک سال از آغاز جنبش ملی، آزادیخواهان و فراگیر ملت ایران گذشت. در روز بیست و پنجم شهریور ماه سال گذشته خانم مهسا امینی دختر 22 ساله ایران در زندان گشت ارشاد، مظلومانه کشته شد. به دنبال قتل دلخراش او جنبش اعتراضی گسترده ای در سراسر کشور و در روزها و ماه های متوالی شکل گرفت. طی این جنبش تاریخی، صدها نفر کشته شدند، هزاران نفر دستگیر و روانه زندان ها گردیدند و عده بیشماری نیز مجروح و مصدوم و به ویژه نا بینا بر جای ماندند. مسلم است که این خیزش رعد آسا و خود جوش مردم ایران، تنها یک عکس العمل به آن قتل ظالمانه و اسف انگیز نبود، بلکه ریشه این قیام را باید در خواسته های تراکم یافته و انباشته شده مردم ایران در بیش از چهار دهه، جستجو کرد، که انفجار ناگهانی، این بغض فروخته را هویدا ساخت و آن مطالبات پاسخ نگرته ی چهل و چهار ساله در شعار «زن، زندگی، آزادی» متجلی گردید. این فریاد به اختصار، رعایت حقوق بشر و برابری زن و مرد، تامین بودن یک زندگی متعارف و بدون دغدغه و داشتن آزادی های اولیه و انسانی را بیان می کرد.

سیاست ها و عملکرد خود، حقوق انسانی ملت مردم عاجز مانده و همه آزادی های اساسی سپرده است. حکومت جمهوری اسلامی با عرصه بین المللی و نا توانی در مدیریت و طاقت فرسا و با داشتن فساد های ملت ایران نا گوار و امنیت ملی را قابل تحمل و تیره و تار کرده است. این بانوان صبور و حق طلب و نسل جوان همین رفتارهاست که یک مهاجرت را از کشور پدیدار ساخته است.

می نامید، شما خودتان پاسخ دهید، در احزاب، آزادی اجتماعات، آزادی عقیده و انتخابات را نابود کرده اید، برای شهروندان و فریاد اعتراض سردادن باقی می ماند؟

و خاموش کردن صدای اعتراض آن ها بسیج کردن، ظاهرا صدای ملت را خاموش نماید. اما کیست که نداند که این خاموشی مانند آتشی در زیر خاکستر است و هر لحظه ممکن است بر افروخته تر از پیش در گوشه ای زبانه بکشد و شعله ور گردد. تا رفتارهای استبدادی و ضد آزادی و بر خلاف استقلال و بی عدالتی تداوم دارد و تا گرایشات ایدئولوژیک انحصار طلبانه و ظلم و فساد ساری و جاریست، آتش اعتراض این ملت فرو نخواهد نشست. حکومت باید چشم های خود را بگشاید و خشم و عصیان ملت بزرگ ایران را ببیند. حکومت باید گوش های خود را باز کند و فریاد اعتراض مردم را بشنود. تنها گفتگو های پنهانی و سازش های پنهانی با بیگانگان چاره کارش نیست. بلکه تعامل با مردم این سرزمین و تن دادن به خواسته های بر حق ملت ایران است که راه گشاست.

جبهه ملی ایران همانگونه که از پنجسال قبل مکررا اعلام کرده است، معتقد است که برای پیشگیری از خون ریزی ها و صدمات بسیار بزرگ تر و عبور از بحران های ویرانگر و متعدد موجود، دسترسی به یک حاکمیت ملی و مردم سالاری، برداشتن سه گام ضروری است، اول زندانیان سیاسی در سراسر کشور باید آزاد شوند. دوم آزادی های اولیه ملت ایران به ویژه حق آزادی انتخاب کردن در تمام موارد سیاسی و اجتماعی، محترم دانسته شده و رعایت گردد. سوم اینکه در یک انتخابات آزاد و تحت نظارت قابل قبول برای همگان یک مجلس موسسان واقعی تشکیل شده و ساختار سیاسی موجود را مورد بازنگری قرار دهد و مسیر آینده کشور را ترسیم نماید. برای برداشته شدن این سه گام آینده ساز، در ابتدا تشکیل یک «کنگره ملی» متشکل از نمایندگان تمام احزاب، افشار، استان ها، جوامع مدنی، اتحادیه های صنفی و سندیکاها، کارگری ضرورتی حتمی و گریز نا پذیر است.

**درو و افتخار به همه زنان و مردانی که در راه آزادی و استقلال و اعتلای این سرزمین جان باختند.**

شورای مرکزی جبهه ملی ایران

بیست و دوم شهریور ماه ۱۴۰۲



واقعیت این است که نظام جمهوری اسلامی در ایران را پایمال کرده، از تامین زندگی و معیشت و اولیه ملت ایران را به محاق فراموشی سیاست های غلط در داخل کشور و در اقتصادی و ایجاد گرانی و تورم وحشتناک گوناگون و وصف نا شدنی، زندگی را بر متزلزل و فضای روانی جامعه را غیر رفتار های نا روای حکومت بود که ترقی خواه کشور را به خیابان آورد. و دسته جمعی و یک فرار بزرگ نخبگان

آخر آقایانی که خود را مسئولان کشور شریایبی که در جامعه آزادی بیان، آزادی مطبوعات و رسانه ها و آزادی این سرزمین چه راهی جز به خیابان آمدن

حکومت تمام نیروی خود را برای سرکوب مردم کرد و توانست با کشتن و گرفتن و اعدام

کیست که نداند که این خاموشی مانند آتشی در زیر خاکستر است و هر لحظه ممکن است بر افروخته تر از پیش در گوشه ای زبانه بکشد و شعله ور گردد. تا رفتارهای استبدادی و ضد آزادی و بر خلاف استقلال و بی عدالتی تداوم دارد و تا گرایشات ایدئولوژیک انحصار طلبانه و ظلم و فساد ساری و جاریست، آتش اعتراض این ملت فرو نخواهد نشست. حکومت باید چشم های خود را بگشاید و خشم و عصیان ملت بزرگ ایران را ببیند. حکومت باید گوش های خود را باز کند و فریاد اعتراض مردم را بشنود. تنها گفتگو های پنهانی و سازش های پنهانی با بیگانگان چاره کارش نیست. بلکه تعامل با مردم این سرزمین و تن دادن به خواسته های بر حق ملت ایران است که راه گشاست.

# ما بازمی‌گردیم

## و خار چشم استبداد می‌شویم.



فعالان صنفی ۱۲ دانشگاه کشور در بیانیه‌ای مشترک که در بامداد روز شنبه اول مهر (۲۳ سپتامبر) به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید منتشر شد، تاکید کردند که دانشجویان در صحنه حضور دارند و به مبارزه خود ادامه می‌دهند. متن کامل این بیانیه در ادامه آمده است:

### ما بازمی‌گردیم

در سالی که گذشت، ما دانشجویان همگام با دیگر اقشار مردم در دانشگاه‌ها صدای اعتراض به ستم و استبداد را بلند کردیم و با هم‌زمانان در خیابان پیمان مقاومت بستیم. بهای این ایستادگی زیاد و دستاوردهای آن ماندگار بود؛ بازداشت، اخراج، تعلق و تهدید شدیم، اما پس از گذشت یک سال به نقطه‌ای رسیده‌ایم که باور داریم قدم در راهی بی‌بازگشت و روبه‌جلو نهاده‌ایم که بدل به آگاهی‌ای همگانی در بین ما شده است.

اکنون استبداد شاید بیش از هر زمان دیگر از بدو تاسیس، کمر به قتل دانشگاه بسته است؛ از حذف دانشجویان و اساتید غیرهمسو از فضای دانشگاه، اخته‌کردن تشکله‌ها و محدود ساختن حوزه فعالیتشان، تفکیک و حذف یک‌به‌یک فضاهای دانشجویی، محروم کردن دانشجویان از امکانات رفاهی درخور و به‌حقیقت گرفته تا حرکت به سوی پولی‌سازی دانشگاه و حذف آموزش رایگان. گرچه رد تازیانه انضباطشان پابرجاست اما زخمشان کاری نیست؛ چراکه تجربه‌ی متنابوب «خواستن، سرکوب و ایستادگی» در سالی که گذشت، ما را وارد مرحله‌ی تازه‌ای از کنشگری و مقاومت برای رسیدن به آرمان‌هایمان

کرده است که اقدامات سرکوبگرانه حکومت را بی‌اثر خواهد کرد.

ما، جمعی از فعالان صنفی دانشگاه‌های کشور، گوشه‌ای از این ایستادگی‌های ماندگار دانشجویان در برابر سرکوب را در سلسله گزارش جنبش جمع‌آوری کردیم تا در یادها بماند آنچه کردیم و گذشت بر ما. یکی از اهداف ما برای ثبت این مسیر در قالب کارهایی همچون گزارش جنبش، انتقال این تجربه‌ی ادامه‌دار به دانشجویان جدید دانشگاه برای به دست‌دادن تصویری بهتر از جایگاهی‌ست که در آن قرار داریم و دعوتی‌ست از شما تا به پاسداشت امید و زندگی به آن پیوندید و در تلاش برای ساخت آن همراه شوید. چراکه هویت دانشجویی، به معنی ایستادگی در برابر ناعدالتی‌ها و تلاش برای نیل به خواسته‌های به‌حق است و پیوند مستقیمی با آگاهی سیال جمعی و رو به کمال جامعه‌اش دارد.

اکنون به جلو می‌نگریم؛ در حالی در آستانه‌ی آغاز سال تحصیلی جدید قرار داریم که دانشگاه در بسیاری از ساحت‌ها نامولد شده است، شرایطی که ما را با پرسش‌هایی

جدی و سازنده مواجه می‌سازد. حال با انباشتی از تجربه و در امتداد مسیر بی‌بازگشتی که طی کرده‌ایم، وقت بازپسگیری و بازتعریف دوباره‌ی دانشگاه به‌عنوان میدانی برای تخیل و ساخت آینده و مبارزه برای رسیدن به آن است. هم‌اکنون در درون جنبش دانشجویی سنت و ادبیاتی درحال ساخته‌شدن است که خار چشم استبداد و آتشی روشنی‌بخش برای راهی‌ست که به سوی فردا در پیش گرفته‌ایم.

امضاکنندگان بیانیه؛

فعالان صنفی دانشگاه اصفهان

فعالان صنفی دانشگاه هنر اصفهان

فعالان صنفی دانشگاه نوشیروانی

بابل

فعالان صنفی دانشگاه یزد

فعالان صنفی دانشگاه تهران

فعالان صنفی دانشگاه هنر

فعالان صنفی دانشگاه بهشتی

فعالان صنفی دانشگاه چمران اهواز

فعالان صنفی دانشگاه الزهرا

فعالان صنفی دانشگاه علامه

فعالان صنفی دانشگاه خواجه نصیر

فعالان صنفی دانشگاه فردوسی

مشهد

# به نام زن، زندگی، آزادی

غم‌هامان سنگین است. سنگینی هر نفس را حس می‌کنیم و هر روز بر بار غم‌ها انباشته می‌شود.

صدها جان عزیزی که با بی‌رحمی تمام گرفته شد. هزاران زخم و ساچمه و نقصی که بر جان‌ها باقی ماند، ده‌ها هزار زندانی که به بند کشیده شدند و زیر شکنجه‌های جسمی و روحی قرار گرفتند تا آنچه را برای پرونده‌سازی به آن نیاز دارند به زبان آورند. صدها هزار تن اعضای خانواده و بستگانی که از نزدیک با این زخم‌ها و دردها و بیم و هراس‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند و میلیون‌ها هموطنی که پر از بغض و خشم و فریاد هستند.

و چه اسفبار است که این‌همه در ازای تلاش و تقلای ایرانیان است برای به‌دست آوردن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی!

ما کشته می‌شویم چون می‌خواهیم همانند سایر انسان‌ها در این کره خاکی زندگی کنیم. می‌خواهیم خودمان انتخاب کنیم چه بپوشیم، چه بگوئیم، کجا برویم و...

زخمی می‌شویم چون اعتراض می‌کنیم به حقوق پایمال شده ایران و ایرانی.

به بند کشیده می‌شویم چون بی‌عدالتی را فریاد می‌زنیم.

حکم می‌گیریم چون فساد را افشا کرده و یا به آن اعتراض نمودیم و تاوان می‌دهیم چون می‌دانیم هر انسانی حق پرسش از حاکمان و مسئولان کشور خود را دارد.

می‌دانیم انتقاد، اعتراض، فریاد، اعتصاب و اجتماع حق مسلم بشر برای حقوق نادیده گرفته شده از طرف حاکمان است.

ما حق داریم از تک‌تک مشکلات بگوئیم، فرد فرد مسئولان را به پاسخگویی واداریم، از یک به یک راه‌کارها بپرسیم و در هر مورد نظر مخالف خود را بدون وا همه بیان کنیم. مالا مال دردی چون حاکمان بی‌خرد کشور با سرعت هر چه تمام تر در حال نابود کردن کامل ایران عزیزمان هستند.

• ناامیدی و سردرگمی فرزندان این آب و خاک، فرار و مهاجرت‌های گسترده نخبه‌ها و جوانان ارزنده این سرزمین که گران‌بهارترین سرمایه کشور هستند و در کمال تأسف یکی پس از

دیگری با چشم‌انداز آینده‌ای مبهم و تاریک جلاک وطن می‌کنند.

• مهاجرت متخصصان رشته‌های مختلف علوم پزشکی و مهندسی و...  
• اخراج و تعلیق دانشجویان به دلیل اعتراض و تجمع اعتراضی.

• اخراج و ممنوع‌الکاری اساتید برجسته دانشگاه‌ها به دلیل حمایت از اعتراضات و همراه نشدن با حاکمیت و تهنی ساختن دانشگاه از اساتید خوش‌نام و پرسابقه.

• گم‌کردن افراد نالایق که از مراکز تربیتی و لائمی نظام درس آموختند و همراهی و ولایت‌مداری شاخصه همه آنان می‌باشد در جای‌جای دانشگاه، اعطای عنوان استاد و نشان‌دن بله‌قربان‌گویی و چاپلوسان حکومتی بر کرسی‌های دانشگاه و بی‌اعتبار و بی‌محتوا ساختن آن.

• برملا شدن وسیع انواع فساد اخلاقی منسوبان و مسئولان و سکوت و چشم بستن حاکمیت بر آن و عادی جلوه دادن آن.

• فساد افسار گسیخته اقتصادی در تمامی سطوح، درحدی که اعداد معنای خود را از دست داده و ارقام نجومی در این موضوع کاملاً عادی تلقی شده و مسئولان خم به ابرو نمی‌آورند و به روزمرگی نظام تبدیل شده است.

• بیکاری جمعی ایرانیان بویژه زنان و جوانان که نمی‌توان آینده‌ای برایشان متصور بود.

• تورم و گرانی کمرشکن که در پی آن تورم دو و سه رقمی در تلاطم است و مسئولان چنان آن را عادی جلوه داده و بدان فخر می‌ورزند که گویی ما مردم ناسپاس، بصیرت درک شاهکار تورمی‌شان را نداریم.

• آلودگی هوا، آب و محیط زیست، فروتن‌نشست‌های پی‌درپی زمین، خشک شدن تالاب‌ها و رودخانه‌ها و دریاچه‌ها یکی پس از دیگری در حالی که تنها واکنش حاکمیت در نهایت بی‌خردی و ناباوری زندان کردن فعالان محیط زیستی است که در برهوت برنامه و عمل دنبال راه نجات می‌گردند.

و آن که در راس همه این نابسامانی‌ها قرار دارد و جایگاهی خدایی برای خود متصور است به درستی رؤسای برگمارده‌اش ایمان دارد و حامی و حتی قدردان زحمات

خستگی ناپذیر و نتایج مشعشع آنان می‌باشد. از این‌رو هر صدای منتقد و مخالفی باید در نطفه خفه شود. و هر دم در شیپور دشمنی و نفرت می‌دمد و فرمان آتش به اختیار بودن در خشونت و بی‌رحمی به سرسپردگانش می‌دهد. اما چه ساده انگارانه گمان دارند که پیروز نبرد در برابر مردم هستند. چه بی‌خردانه مقیاس‌های لحظات تاریخی در عمر بشر را برای خود دست‌آورد پنداشته و از سرنوشت محتوم خود غافل‌اند. نمی‌توان انسان را از طبیعی‌ترین خواسته‌های بشری محروم ساخت و امید به پیروزی داشت. نمی‌شود ایران را به اتمام برسانید و خود دوام داشته باشید. نباید کارها را به نادان‌ها بسپارید و به موفقیت امید داشته باشید. نمی‌توانید نفرین و نفرت میلیون‌ها ایرانی را در پشت سر داشته باشید و آینده‌ای برای خود تصور کنید.

پس، باش تا نفرین دوزخ از تو چه سازد، که مادران سیاه‌پوش، داغداران زیباترین فرزندان آفتاب و باد، هنوز از سجاده‌ها سر بر نگرفته‌اند!

سازمان زنان جبهه ملی ایران  
23 شهریور ماه ۱۴۰۲

# کودتای ۲۸ مرداد استبداد سیاه هفتاد ساله را بر جای نهاده است.

آسایش زندگی، آزادی و استقلال را ندید. ملت در طول ۲۵ سال استقرار حکومت برخاسته از کودتا، در پی آن بود که به حکومت دژخیمان استبداد سلطنتی وابسته پایان دهد و یک نظام جمهوری مستقل بر پایه اراده ملی و موازین دموکراسی را جایگزین آن کند. ضمن این‌که خاطره و الگوی دولت ملی، دموکرات و مستقل دکتر مصدق را در ذهن داشت، و به دولتی مشابه آن فکر می‌کرد.

سرانجام بغض و مطالبات ملت ایران در سال ۱۳۵۷ منفجر شد، و ملت طومار نظام سلطنتی استبدادی را برای همیشه بست. اما با هزاران دریغ و افسوس، انقلاب ایران که در جهت تداوم نهضت ملی ایران به‌رهبری دکتر مصدق شکل گرفته بود، باز هم توسط همان عوامل داخلی و خارجی شکست خورد.

اساسی و استقلال ملی کشور را تأمین کرد، و تنها دولتی بود که پس از انقلاب مشروطیت تا کنون، براسستی از آمال و اراده ملی مردم ایران برخاسته بود. در طول ۲۸ ماه استقرار دولت ملی، عوامل داخلی بیگانگان همراه با حمایت مستقیم اربابان خارجی خود دائماً در پی سرنگونی و دست‌انداز ساختن در سر راه دولت بودند، اما این آحاد ملت بودند که مانع از اجرای اهداف شوم آن‌ها می‌شدند. به‌ویژه در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، که ملت با قیام و خروش و نثار خون خود، نقشه‌های این عوامل را خنثی کرد. در کودتای شوم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فقط یک دولت ملی را سرنگون نساختند، بلکه یک ملت را سرکوب و ازداستن آزادی و استقلال و آینده‌ای روشن و سعادت‌مندانه محروم ساختند. ملت ایران همواره بغض این شکست ملی را دل داشت. جلوی دیدگان خود دید که چه استبداد سیاهی پس از کودتا مستقر شد، تا جایی‌که جامعه هرگز روی آسودگی وجدان، آرامش روان،

هفتادمین سالگرد کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در حالی سپری می‌کنیم که زیان‌ها و خسارت‌های ناشی از آن کودتا، کشور عزیزمان را به لبه پرتگاه، رهنمون کرده است. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نه تنها یگانه دولت ملی، مستقل و دموکرات ایران را سرنگون ساخت، بلکه موجب استمرار و استقرار استبداد در تمام این هفتاد سال چه قبل و چه بعد از انقلاب گردید.

همان‌طور که دکتر مصدق بیان کرده بود، کشوری که استقلال ندارد، از نعمت آزادی نیز بی‌بهره است و گفته بود که رفاه و سعادت هر ملتی در گرو صیانت از استقلال و آزادی است. پس از آن تاریخ شوم، پادشاه کشور دست در دست آمریکا و انگلیس، هم استقلال ملی را نابود ساخت و هم آزادی‌های اساسی را سرکوب کرد.

دولت ملی دکتر مصدق، آزادی‌های

انقلاب ایران که به منظور کسب آزادی و استقلال و حاکمیت ملی صورت گرفته بود، دستخوش اقتدارطلبی فرصت‌طلبان غارتگر و واجد انواع فساد ها، قرار گرفت و استبدادی جدید از آن سر بر آورد. در نتیجه آمال ملت ایران به طاق نسیان کوبیده شد. در مجلس خبرگان قانون اساسی همان نمایندگان حزب زحمتکشان به رهبری مظفر بقایی و همان فدائیان اسلام که از عوامل اصلی کودتای 28 مرداد بودند، زمینه‌های تصویب حکومت فردی با صبغه‌های ایدئولوژیک را فراهم نمودند.

مظفر بقایی نقش بسیار مهمی در پیوند دادن عوامل خارجی و داخلی کودتای 28 مرداد 1332 داشت. اسناد گواه آن است که او پس از کودتای 28 مرداد با نفوذ در دستگاه نظامی و امنیتی موجبات تثبیت نظام استبدادی قبلی را فراهم کرد. بعدها از همین روش نفوذ در انقلاب ایران استفاده کرد.

آیت‌الله کاشانی هم نقش بسیار مهمی در کودتای 28 مرداد 1332 داشت و از جمله عوامل مؤثر داخلی در سرنگونی دولت ملی محسوب می‌شد. موجب تاسف بسیار است که پس از انقلاب، سران حاکمیت خود را میراث‌دار کاشانی می‌دانستند. یکی از جریان‌هایی که در کودتای 28 مرداد سهم بسزایی داشت، فدائیان اسلام به رهبری نوآب صفوی بود. از ابتدای دولت ملی آن‌ها با خشونت‌طلبی، موجبات کودتا را فراهم کردند. یکی از کنش‌های آنان ترور نافرجام یار وفادار دکتر مصدق، شهید دکتر حسین فاطمی بود. پس از انقلاب نه تنها روش فدائیان اسلام تداوم یافت که اعضای آنان در سمت‌های مختلف منصوب شدند. ضمن این‌که سران حاکمیت، به نزدیکی خود به فدائیان اسلام، مفتخر بودند!

خط و خطوط همان عوامل کودتای 28 مرداد 1332، موجب بازسازی دوباره استبداد در فردای انقلاب ایران شد. پس از انقلاب با بحران‌سازی‌ها مانند اشغال سفارت آمریکا، و 444 روزه گروگان‌گیری، ادامه جنگ عراق با ایران تا مدت هشت سال و با عنایت به پشتیبانی غرب، زمینه‌های تثبیت استبدادی خونین و سرکوب‌گر را آماده کردند. تمامی جریان‌های ملی، به‌ویژه

جبهه ملی ایران را در 25 خرداد 1360 با حربه ارتداد از صحنه بیرون کردند. رفته رفته دیگر احزاب چپ و حتی اسلامی را سرکوب نمودند. کاری که پهلوی نتوانست انجام دهد، آنان یکسره انجام دادند. در کودتای 28 مرداد 1332 دولت ملی دکتر مصدق را سرنگون نمودند. اما در 25 خرداد 1360، فرمان سرکوب پیروان دکتر مصدق و جبهه ملی ایران را صادر کردند. مصدق را مسلم ندانستند. کودتای 28 مرداد را نه یک کودتا، بلکه سیلی اسلام‌په دهان مصدق خواندند و جبهه ملی ایران میراث پاک دکتر مصدق را مرتد اعلام کردند. حتی نام خیابان‌های بزرگ شهرها که پس از انقلاب، نام نیک دکتر مصدق توسط مردم بر آن‌ها نهاده شده بود، تغییر دادند.

در این سالیان برخی عوامل خارجی و داخلی کودتا، کودتا را محرز دانستند. به‌عنوان نمونه شاه و اسدالله علم در گزارش روزانه خود به این امر گواهی دادند. اشرف پهلوی و ثریا اسفندیاری به نقش خود در کودتا اذعان کردند. در آمریکا و انگلیس عوامل کودتا با نوشتن کتاب‌های خاطرات به نقش خود در کودتا اعتراف کردند. صدها سند در این باره نشر دادند. در همین سال‌های اخیر اردشیر زاهدی داماد و نزدیک‌ترین فرد به شاه برگه صورت حساب مخارج کودتا را به دانشگاه استنفورد هدیه نمود. دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا اسناد محرمانه کودتا را پس از گذشت زمان قانونی منتشر کردند.

از همه مهم‌تر رؤسای جمهور و سران دو قدرت دخیل در کودتا به نقش آمریکا و انگلیس گواهی دادند. به‌عنوان نمونه ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور اسبق جمهوری‌خواه آمریکا که خود در کودتا نقش داشت، به نقش آمریکا در کودتا اعتراف کرد. رئیس‌جمهورهای معاصر آمریکا کلینتون و اوباما، نیز به نقش آمریکا در سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق تأکید و از ملت ایران پوزش خواستند. مادالین آلبرایت وزیر امور خارجه دولت کلینتون در سال 2000 و برنی سندرز سناتور دمکرات، به نقش اصلی آمریکا در کودتای 28 مرداد اذعان کردند. اخیراً دیوید اوئن و جک استراو وزرای خارجه اسبق انگلستان، به نقش انگلستان در کودتای 28 مرداد اعتراف کرده اند. فصل مشترک سخنان این

معترفان این بوده که کودتای 28 مرداد 1332 زمینه‌های دموکراسی در ایران و خاورمیانه را از میان برد و موجب تثبیت دیکتاتوری در ایران شد. حتی به‌صراحت ریشه‌ی شرایط بحرانی دوران کنونی چه در ایران و چه در منطقه را در آن کودتای شوم دانستند. موجب تاسف و حیرت است که هنوز کسانی پیدا شوند که بخواهند آن کودتای ننگین را با کمال وقاحت قیام ملی وانمود نمایند.

کسانی که خیانت و جنایت‌های رژیم گذشته از جمله کودتای ننگین 28 مرداد را تطهیر کنند، خود رهاوردی جز نظام استبدادی دیگری نخواهند داشت. کسانی که کودتای 28 مرداد را سیلی اسلام بر دهان دکتر مصدق بدانند، با دموکراسی، استقلال، آزادی و حقوق بشر بیگانه‌اند و نتیجه عملکرد آن‌ها اوضاع اسفناک و مشقت بار کنونی را برای ملت ایران به وجود آورده است.

حکومت کنونی در تداوم رژیم استبدادی قبلی است. کسانی که تنها به بحران‌ها در 44 سال گذشته اشاره می‌کنند، واقعیت را پنهان می‌کنند، و نمی‌گویند که وقوع انقلاب 57 و بحران‌های کنونی ریشه در عملکرد رژیم گذشته به‌ویژه در کودتای ننگین 28 مرداد 1332 دارد.

جبهه ملی ایران همان‌طور که بارها گفته است، راه برون‌رفت از بحران‌های هفتاد ساله را تحقق آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی، جدائی دین از حکومت و استقرار حاکمیت ملی بر اساس انتخابات آزاد در نظام جمهوری می‌داند.

## هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران

تهران- 28 مرداد 1402

## روح الله رحیمپور

مناسبت‌ها در هر جامعه‌ای به‌عنوان نمادهای همبستگی، شور، اندوه یا شادی عمومی کارکردهای متناسب خود را دارند و طبیعتاً فرهنگ و آیین‌های هر جامعه‌ای مهمترین عوامل شکل‌گیری مناسبت‌های در آنها هستند. جا انداختن یک مناسبت در تقویم فرهنگی مردم هم کار راحتی نیست و حکومت‌ها برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت فرهنگی را به اجرا درمی‌آورند تا مناسبتی را به جامعه بقبولانند. مثلاً هنوز هم عده‌ی زیادی از مردم ایران مناسبت‌هایی مثل روز دختر، روز درخت‌کاری، روز روزنامه‌نگار و حتی روز پدر را به دلیل دست‌داشتن حکومت در ایجاد و ترویج آن، به رسمیت نمی‌شناسند در حالیکه مناسبت‌هایی مثل روز کارگر، روز جهانی زن، ولنتاین به‌راحتی در جامعه ایران پذیرفته شده است.

□ در این میان برخی از مناسبت‌ها

بویژه از نوع حکومتی، به گونه‌ای هستند که حاکمیت تلاش می‌کند مردم (حداقل هوادارانش) را به خیابان‌ها بکشاند، مثل روز قدس یا ۲۲ بهمن. عده‌ای می‌روند، عده‌ای هم نمی‌روند اما به‌هرحال حکومت تبلیغات خود را در مورد اعتبار و اهمیت این مناسبت‌ها انجام می‌دهد.

نکته خیلی جالب در مورد جامعه ایران در این فقره، شکل‌گیری مناسبت‌هایی در تقویم عمومی مردم است که نه تنها دست حکومت در ترویج آنها وجود ندارد بلکه حتی در تنافر با حاکمیت هم هستند. در این مناسبت‌ها هم تعدادی از انسان‌ها به خیابان‌ها می‌آیند، اما نه لزوماً مردم چون ممکن است ریسک خیلی زیادی داشته باشد. ولی این نیروهای امنیتی و انتظامی و نظامی حکومت هستند که در این مناسبت‌ها در شهرهای مختلف به‌صورت گروهی در خیابان‌ها و معابر حضور پیدا می‌کنند، حتی اگر هیچ فرد علاقمندی به آن مناسبت، در خیابان نباشد.

□ مناسبت‌های مردمی این‌گونه هستند که مردم می‌توانند هزینه برای

حکومت درست کنند، آنرا محبور به گسیل همه نیروهایش به خیابان‌ها بکنند و خودشان در خانه تماشاگرشان باشند. مناسبت‌ها لزوماً با حضور مردم در خیابان گرامی داشته نمی‌شوند بلکه گاهی با مجبور کردن حکومت به بسیج سراسری نیروهایش و تحمیل هزینه به دولت، رسمیت این مناسبت‌ها به دولت و حاکمان نیز تحمیل می‌شود.

□ دیروز وقتی در اولین سالگرد قتل مهسا امینی، سیل نیروهای سرکوبگر حکومتی در خیابان‌ها جاری بود، حکومت ناگزیر به اعتبار ۲۵ شهریور در تقویم عمومی ایرانیان، رسمیت داد. هراس حکومت از برگزاری تجمعات اعتراضی، به معنی پیروزی مردم در جا انداختن یک مناسبت رسمی در تقویم عمومی جامعه است.

به هم می‌ریزد و یک سفر ساده به یک تراژدی ابدی تبدیل می‌شود. روز ۲۵ شهریور ۱۴۰۱، مهسا امینی یا ژینا دقیقاً پنج روز پیش از تولد ۲۲ سالگی در بیمارستان کسری جان خودش را از دست می‌دهد و تلاش‌ها برای بازگرداندش به حیات، بی‌نتیجه می‌ماند.

مهسا امینی متولد ۳۰ شهریور ۱۳۷۹ در سقز بود و نه خودش و نه هیچ کس دیگری نمی‌دانست که مرگش تاریخ معاصر ایران را دچار تحول خواهد کرد. ژینا به قتل رسید اما یک جنبش اجتماعی به وسعت سرزمین ایران و به عمق روح و جان مردمان آن متولد شد. خیزشی که به جنبش «زن، زندگی، آزادی» و «انقلاب مهسا» یا «انقلاب ژینا» هم موسوم شد.

بدون تردید ژینا ۲۱ ساله یکی از از تاریخ‌سازان این کشور کهن و دیار همیشه سربلند یعنی ایران خواهد بود.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

مهسا امینی را به بازداشتگاه پلیس امنیت اخلاقی در خیابان وزرا نزدیک میدان ونک می‌برند. برادرش اصرار می‌کند که ما اینجا غریب و مسافریم اما پاسخ مأموران، ناسزا و ضرب و شتم است. او پشت درب کلانتری ایستاده است که متوجه خروج یک آمبولانس از محوطه‌ی آن می‌شود، کنجکاوانه سوال می‌کند و به او می‌گویند حال یکی از مأموران کلانتری به هم خورده و به بیمارستان منتقل شده‌است. اما با پرس و جوی بیشتر درمی‌یابد که آمبولانس حامل خواهرش ژینا بود که پس از بیهوشی در داخل ساختمان پلیس، به بیمارستان کسری در میدان آرژانتین انتقال داده شده است.

بعضی از دخترانی که به همراه مهسا بازداشت شده بودند، گفته‌اند که آنها را در داخل ون گشت ارشاد مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند و احتمالاً همان‌جا ضربه‌ای به سر ژینا وارد شده‌است. پزشکان بیمارستان هم ادعان کرده‌اند که وقتی مهسا را به بیمارستان آوردند، دچار مرگ مغزی بوده است.

ناگهان همه‌چیز برای این خانواده

## تقویم ژینا

## روح الله رحیمپور

روز صفر، ۲۵ شهریور ۱۴۰۱

سرآغاز این تقویم را یک داستان تراژیک درست می‌کند. داستانی که همه‌ی ویژگی‌های یک تراژدی غم‌انگیز را دارد؛ تراژدی ژینا، تراژدی مهسا امینی.

دختر کردی که تنها هشت روز مانده به تولد ۲۲ سالگی‌اش، به اتهام بدحجابی توسط گشت ارشاد بازداشت می‌شود. ۲۲ شهریور ۱۴۰۱ در نزدیکی ایستگاه مترو حقانی در بزرگراه حقانی تهران، مهسا را که به همراه برادرش در حال تردد بود، دستگیر می‌کنند. ژینا و خانواده‌اش در حال گذراندن یک سفر تفریحی در تهران پیش از آغاز کلاس‌های دانشگاه او بودند که به تازگی هم در کنکور پذیرفته شده بود.



# اخراج اساتید شرافتمند دانشگاه

## را متوقف کنید

# بیش از این بنیان علمی کشور را تخریب نکنید

همبستگی با اساتید آزاده‌ای که به ناحق از ادامه فعالیت علمی بازداشته شده‌اند، از تمامی دانشجویان و دانشگاهیان و اساتید دانشگاه که دلسوز میهن خود هستند درخواست می‌کند که در مقابل این رفتارهای غیر قانونی حکومت سکوت نکرده و همبستگی مسالمت‌آمیز خود را به هر شکل ممکن با اساتید شرافتمند ایران نشان دهند و خواستار بازگشت آنها به دانشگاه باشند. پاینده باد ایران، زنده باد ملت غیور و حق طلب ایران

سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران

یازدهم شهریور ماه 1402

خم نکرده است. عوامل رژیم جمهوری اسلامی که ذره‌ای به منافع ملت ایران و مصالح ملی توجه نداشته و هر آن در پی نفع شخصی و پیش بردن اهداف ایدئولوژیکی که چه بسا خود نیز به آن اعتقاد ندارند هستند، با اخراج اساتید آزاده و میهن‌دوست و جایگزین کردن آنان با عناصر به قول خودشان "انقلابی" به دنبال به اصطلاح "خودی" کردن هرچه بیشتر دانشگاه‌ها هستند و مشخص است در اتخاذ این تصمیم هرگز نیندیشیده‌اند که با این کار بنیه‌ی علمی کشور را تضعیف می‌کنند و این علم است که هر ملتی را به پیش می‌راند و ملتی که علم تولید نکند و آن را در فناوری به کار نگیرد ناچار به وارد کردن علم و فناوری از سایر کشورها چه بسا به قیمت فروش خام منابع ملی خود می‌شود.

اخراج دانشجویان که در شبیخون انقلاب فرهنگی سال ۱۳۵۹ رخ داد و در دهه شصت با اخراج ده‌ها دانشگاهی ادامه پیدا کرده بود، بار دیگر در حال صورت گرفتن است و هر بار این ما ملت ایران هستیم که زیان می‌بینیم تا عوامل رژیم جمهوری اسلامی به نفع کوتاه‌مدت دلخواه خودشان برسند.

سازمان دانشجویان جبهه ملی ایران ضمن محکوم کردن این اقدام خصمانه رژیم جمهوری اسلامی و اعلام

در هفته‌های گذشته شاهد تعلیق و اخراج ده‌ها استاد شریف و میهن‌دوست بودیم که دانشجویان آزادی‌خواه خود را در قیام ملی زن زندگی آزادی تنها نگذاشته و از آنان حمایت به عمل آوردند، اکنون می‌بینیم رژیم جمهوری اسلامی که به معترضان وعده‌ی گفتگو پس از آرام شدن وضعیت کشور را می‌داد، چگونه به سرکوب آزادی‌خواهان ایران که به دنبال یک زندگی معمولی و درخور شان و کرامت انسانی هستند می‌پردازد و سعی دارد تا دانشگاهیان را چه اساتید دانشگاه و چه دانشجویان که در قیام ملی زن زندگی آزادی پیشتاز بوده و دوشادوش سایر اصناف در برابر دژخیمان رژیم جمهوری اسلامی ایستادند با تهدید و ارباب و حبس و اخراج از پیمودن مسیر درستی که هدف آن همانا حاکم شدن مالکان حقیقی این مرز و بوم یعنی ملت شریف ایران بر میهن خود است بازدارد.

سرکوبگران پیش خود فکر کرده‌اند که ملت آزادی‌خواه ایران که تاریخ پرافتخاری را با رشادتها و دلاوری‌ها و دفاع از وطن به قیمت جان خود رقم زده‌است به همین آسانی از حق طبیعی خود که حق تعیین سرنوشت است کوتاه می‌آید، غافل از اینکه ملت غیور این خاک بسیار از این گونه ستم‌ها دیده و هرگز در برابر دشمنان خود -چه داخلی و چه خارجی- سر

# استاد اخراجی دانشگاه شریف رییس کمیته علمی بین‌المللی المپیاد جهانی کامپیوتر شد



منتشر کرده، نوشت: «باعث تأسف عمیق است که نه وزارت عتف و نه دانشگاه کردستان هیچ واکنش مشخصی نه به این اخبار جهت‌دار در فرایند امنیتی‌سازی دانشگاه‌ها و نه به تضييع مکرر حقوق اعضای هیات علمی و استقلال دانشگاهی خود نشان داده‌اند.»

حکومت به اظهارات ضدونقیضی درباره دلیل اخراج اساتید منتقد پرداختند.

رییس دانشگاه تهران اخیراً مدعی شد برخی اساتید دانشگاه به دلیل «مشکلات اخلاقی و داشتن شاکی» از کار منع شده‌اند. محمد مقیمی گفت در دو سال گذشته «حتی یک مورد اخراج اساتید نداشته‌ایم» و در عین حال افزود: «در این دو سال اخیر شاهد دو مورد بوده‌ایم که امیدوارم با رای نهادهای قضایی، تکلیف این افراد روشن شود.»

به گفته تقی آزاد ارمکی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه، در مصاحبه‌ای با روزنامه اعتماد درباره اخراج اساتید، برخی افراد و جریان‌ات نزدیک به هسته سخت قدرت به دنبال جایگزینی «شبه‌علم» به جای «علم»، «کارگزار» به جای «عالم» و «مقلد» به جای «محقق» هستند.

روز یکشنبه، بهروز چمن‌آرا، عضو هیات علمی گروه زبان و ادبیات کردی دانشگاه کردستان، هم از اخراج خود به دلیلی که «رد صلاحیت عمومی» عنوان شده، خبر داد.

وی در نامه‌ای خطاب به ریاست دانشگاه کردستان، که در توییتر نیز

علی شریف زارچی، استاد اخراج‌شده از دانشگاه صنعتی شریف در توییتری اعلام کرد با رای اکثریت نمایندگان ۸۷ کشور به عنوان عضو کمیته علمی بین‌المللی المپیاد جهانی کامپیوتر انتخاب و سپس با رای اعضای کمیته رییس آن شد.

این استاد دانشگاه شریف، که در جریان موج اخیر اخراج اساتید معترض و منتقد از دانشگاه شریف اخراج شد، اشاره کرد این کمیته بالاترین مرجع علمی المپیاد جهانی کامپیوتر است.

روزنامه کیهان پیش‌تر در مطلبی نوشته بود شریفی زارچی علاوه بر اخراج باید به دلیل دمیدن در آتش اعتراضات سال گذشته، «بازداشت و محاکمه شود.»

این در حالی‌ست که کارزار دانشجویان دانشگاه شریف در مخالفت با اخراج این استاد دانشگاه، که در جریان خیزش انقلابی از سوی نهادهای امنیتی احضار شده بود، از ۱۴ هزار امضا گذشته.

همزمان با ادامه موج اخراج اساتید معترض به حکومت از دانشگاه‌ها در آستانه سالروز آغاز خیزش انقلابی در ۲۵ شهریور، برخی از مسوولان

# صادق عجب صادق بود

صادق هدایت را میگویم نوشته اش  
چقدر آشناست.

نوشته بود:

فاحشه بسترش را میبوسد  
ورزشکار چهار گوش زمین را  
و آخوند قرآنش را...  
نان از هر کجا که باشد، مقدس است  
باید بوسید...  
عده ای...

نماز اجاره ای می خوانند!  
و روزه اجاره ای میگیرند!

برای امواتی که...

در حیاتشان وقت نداشته اند!!  
خودشان انجام دهند!

ولی پولی داشته اند!  
که بدهند به نماز خوانان!  
و روزه گیران حرفه ای!  
تا برایشان انجام دهند!!

پدر پول بسوزد!  
که در دستگاه خدا هم کار میکند!!

آنهم چه کاری!

جانشین پرستش خدا...!!

پول میدهند!

تا دیگران برایش خدا را پرستند!!

و او به بهشت برود!!

و ثواب نماز و روزه آنها را ببرد!!

براستی که عجب حماقتی است این  
مذهب !!

همه آزادی میخواهند بی آنکه بدانند  
اسارت چیست

اسارت به میله های دور جسمت  
نیست

به حصارهای دور تفکرت است...!!

جرم جهنمیان همخوابی با نامحرم و  
مشروب بود، و پاداش  
بهشتیان همخوابی با نامحرم و  
مشروب

آیندگان ما به سادگی ما میخندند...  
تو می فهمی؟

من نمی فهمم !

فرق حوری با فاحشه چیست ؟

یکی در استخدام خداست و دیگری در  
استخدام بنده ی خدا ...

خدایی که به پیروانش حوری رشوه

میدهد و بهشتی که فاحشه خانه

است !

کدام یک بیگناهند؟

فاحشه ای که از سر ناچاری اینگونه  
شکمش را سیر میکند ، یا حوری که  
لذت تنش پاداش کارهای خوب بندگان  
است؟

تو میدانی ؟

من نمیدانم !

غصه نخور نابینا

دراین دنیا چیز قشنگی برای دیدن

وجود ندارد

ماهم که میبینیم خودمان را به کوری  
زده ایم...!

ماهی ها گریه هایشان دیده نمیشود.

عقارها سقوطشان...

و انسانها درونشان...

صادق هدایت

## قصیده سپیده قلیان

منم که با سر سبزم، دلیر و سرخ زبان ام  
منم که حبس و شکنجه نکرده است به بندم  
منم که کوه غرورم، سپیده قلیان ام

\*\*

مرا سه بیت قصیده سروده هادی کم گو

ترا اگر که کم آید، بخوان و باز بخوانم!

هادی، لندن - ۲ شهریور ۱۴۰۲

هادی خرسندی



منم که دخت زمان ام، منم که فخر زنان ام  
من ام که خواهر زحمتکشان و کارگران ام  
منم که همسر دردم، منم که مادر عشقم

# دولت آقای جو بایدن با توافق و مماشات با جمهوری اسلامی ایران ، قوانین ایالات متحده آمریکا را نقض کرده است؟



تحلیلگر سیاسی مجید رفیع زاده، ۹ سپتامبر ۲۰۲۳، مقاله ای در رسانه اینترنتی گیت استون به چاپ رسانده که اقدام آمریکا برای آزاد شدن ۶ میلیارد دلار پولهای بلوکه شده ایران را نقض قوانین ایالات متحده آمریکا دانسته است (۱).

دولت بایدن ظاهراً توافقی با رژیم اسلامی ایران کرده که نه تنها مصوبات کنگره آمریکا را کنار گذاشته، بلکه مردم آمریکا و متحدان منطقه ای ایالات متحده را در تاریکی و ابهام سیاسی غیر منتظره فروبرده است. از طرفی گفته میشود ۵ نفر دو تابعیتی آمریکایی که رژیم اسلامی گروگان گرفته آزاد خواهند شد. همچنین گفته شده این توافق و پرداخت ۶ میلیارد دلار پرداخت به رژیم اسلامی ایران، بی شک مماشات با یک دولت تروریستی گروگانگیر است. از طرفی بررسی شده این توافق برای متوقف کردن افزایش اورانیم غنی سازی شده در سطح ۶۰ درصد به بالا نیز می باشد. مقاله افزوده است اقدام بایدن به منزله پرداخت یک میلیارد دلار در برابر آزادی هر یک از گروگانها به حساب می آید. سوال اینجاست که چرا دولت بایدن این اقدام غیر مسئولانه بین المللی را انجام میدهد؟ آیا این عملکرد، آمریکا را از دوستان تاریخی خود مانند عربستان سعودی، امارات متحده عربی و اسرائیل دور نخواهد کرد؟ آیا اقدام آمریکا مشوق

گروگان گیری هر چه بیشتر رژیم اسلامی در ایران نیست؟ بررسی میکنیم :

در این مقاله آمده است که استیو اسکالیس، رهبر اکثریت مجلس نمایندگان (کنگره) آمریکا، لیز استفانیک، یکی از سران حزب جمهوریخواه، و مایکل مک کال، رئیس کمیته روابط خارجی کنگره، در ۲۱ اوت، جو بایدن، رئیس جمهور آمریکا را به نقض قانون سال ۲۰۱۵، "قانون بازنگری توافق هسته ای ایران برجام" متهم کرده اند. این سیاستمداران آمریکایی این سؤال را مطرح می کنند، آیا تفاهم دولت بایدن با رژیم ایران برای آزادی گروگانها است؟ یا هدف دیگری را دنبال میکنند؟ مایکل مک کال، رئیس کمیته روابط خارجی کنگره، در نامه ای به رئیس جمهور جو بایدن نوشته و یادآور شده است که اقدام وی حداقل ۱۶ میلیارد دلار بدون هر گونه توافق کنگره در اختیار ایران قرار میدهد و ممکن است مقدار بیشتری هم در راه باشد. وی بایدن را به خاطر این «معامله ۶ میلیارد دلاری گروگانگیری» به باد انتقاد گرفته است. مک کال اظهار داشته «من عمیقاً نگران این هستم که تصمیم دولت برای لغو تحریمها برای تسهیل انتقال ۶ میلیارد دلار سرمایه برای ایران، بزرگترین حامی تروریسم در جهان، انگیزه مستقیمی برای دشمنان آمریکا ایجاد میکند تا گروگانگیری در آینده را تشدید کند.» نظر میرسد تنها دولت بایدن و رژیم فاسد اسلامی ایران از این معامله اظهار خشنودی کرده اند. ناصر کنعانی سخنگوی وزارت امور خارجه ایران ابراز خوش بینی کرده و گفته مبادله زندانیان «به زودی» انجام می شود. تزویز، ریا و دروغگویی رژیم در مورد غنی سازی اورانیم از هنگام ریاست جمهوری باراک اوباما شروع شد و

ادامه دارد. با این گونه سیاست خارجی دولت های اوباما و بایدن، رژیم ایران متنبه نشده بلکه رژیم را بیشتر و مصمم تر برای دستیابی به بمب اتم کرده است. آقای اوباما هواپیمای پر از ارزشهای خارجی برای آیت الله های ایران ارسال کرد و آقای جو بایدن هم با دور زدن قوانین آمریکا پولهای بلوکه شده را در مقابل آزاد شدن گروگانها برای آیت الله ها ارسال می کند. واریز شدن پولهای مسدود شده ایران به بانکها در قطر هیچگونه تضمینی، آنگونه که وزیر امور خارجه آمریکا آنتونی بلینکن و سخنگوی کاخ سفید میگوید که «آمریکا حتی میتواند پرداخت از این بانکها را متوقف کند»، نخواهد داشت. رژیم اسلامی ایران چندین سال است که در دور زدن تحریمها تجربه کسب کرده و موفق بوده و این بار هم با دور زدن نحوه هزینه، پول های آزاد شده را در راه پیشبرد اعمال تروریستی خود در خاورمیانه و سرکوب هرچه بیشتر مردم ایران هزینه خواهد کرد.

## #نه\_به\_مماشات



غنی سازی اورانیم را بیش از ۶۰ در صد انجام ندهد. این تصور دولت بایدن بسیار ساده اندیشی است، همانگونه که دولت باراک اوبا بود. رژیم اسلامی ایران بعد از جنگ ایران و عراق تصمیم براین داشته برای بقاء خود به بمب اتمی نیاز دارد، و تاکنون از هدف ساخت بمب اتمی، علارغم مماشات دولت های اوباما و بایدن با رژیم اسلامی، دست برداشته است.

باعث تأسف است که سران کشور آمریکا اقدامات تروریستی رژیم در خاورمیانه و بویژه سرکوب مردم ایران را برای پیشبرد سیاست خارجی خود نادیده می گیرند. هنگام زمام داری اوباما کشت و کشتار مردم ایران توسط رژیم که، به نام انقلاب سبز مشهور شد، نادیده گرفته شد. و در زمامداری جو بایدن کشتار جوانان ایران در انقلاب «زن-زندگی-آزادی» نادیده گرفته می شود.

یادآور می شویم اقدامات اوباما و بایدن در تصمیم راسخ مردم ایران در مبارزه با رژیم جنایتکار اسلامی اثری نخواهد داشت. انقلاب «زن-زندگی-آزادی» ادامه خواهد داشت. ملت ایران تا عبور از این رژیم تروریستی جنایتکار از پای نخواهد ایستاد. و پس از عبور از رژیم اسلامی بی شک اقدامات دولت های اوباما و بایدن را در روابط ایران با آمریکا از یاد نخواهد برد.

ناخدا محمد فارسی

۱۳ سپتامبر ۲۰۲۳

1 - <https://www.gatestoneinstitute.org/19959/biden-bypassing-americans-appeasing-iran>

2 - <https://apnews.com/article/us-iran-prisoners-blinken-3e834df0a845ef2cc5c52af14598c66f>

? user\_email=b2958a53eca0a7f68427d5657ca8620f0b3e74df2b895ce495a6a67eaa7962f0&utm\_medium=Afternoon\_Wire&utm\_source=Sailthru&utm\_campaign=AfternoonWire\_Sept11\_2023&utm\_term=Afternoon%20Wire

3 - <https://www.bbc.co.uk/news/world-middle-east-66784817>

متهم کرد. سناتور تد کروز، از تگزاس، یکی دیگر از منتقدان رژیم ایران، گفت که معافیت‌ها نشانه این است که دولت مخفیانه به دنبال یک معامله گسترده تر با ایران است که شامل مواردی فراتر از آزادی گروگان‌ها می‌شود.

رسانه اینترنتی پی بی سی نیز در تاریخ ۱۳ سپتامبر مقاله ای در همین راستا منتشر کرده است که ایالات متحده ۶ میلیارد دلار از پولهای مسدود شده ایران را برای مبادله گروگان‌های زندانی آزاد می کند (۳).

آنتونی بلینکن، وزیر امور خارجه آمریکا به کنگره آمریکا گفته که این پول «منافع محدود» برای ایران به همراه خواهد داشت، زیرا فقط می‌تواند برای تجارت بشردوستانه استفاده شود! در این راستا یکی از سناتورها، جو بایدن، را به پرداخت باج به بدترین دولت حامی تروریسم در جهان متهم کرد.

محافل در آمریکا نیز براین باورند که دولت بایدن بدنبال آنست که ایران

رسانه اینترنتی اسوشیتدپرس هم در ۱۲ سپتامبر مقاله ای پیرامون آزادی ۵ گروگان زندانی در ایران در مقابل آزاد شدن ۶ بیلیون دلار پول های بلوکه شده ایران در کره جنوبی خبر داده است (۲). این معامله دولت بایدن که تاکنون در ابهام قرار داشت جو بایدن را مورد انتقاد شدید جمهوری خواهان و محافل دیگر آمریکا قرار داد. مقاله اظهار میدارد این توافق، اقتصاد ایران را تقویت می‌کند درست در زمانی که ایران تهدید فزاینده‌ای برای نیروهای آمریکایی و متحدانش در خاورمیانه است! سناتور چاک گراسلی از آیووا در ایکس (قبلاً توییتر) نوشته «مضحک است که ایالات متحده برای پرداخت ۶ میلیارد دلار برای آزادی گروگان‌ها به رژیم ایران باج بدهد، در حالی که مشخص است این باج بطور غیرمستقیم به تأمین مالی تروریسم کمک می‌کند.» سناتور تام کاتن از آرکانزاس، بایدن را به «باج دادن به بدترین دولت حامی تروریسم جهانی»

# بی وطن‌های وقیح

نخست‌وزیری رسید؛ از پسر بزرگش احمد درخواست کرد که از معاونت وزارت راه استعفا دهد. به نوهی بزرگش مجید که داشت در ژنو درس می‌خواند هم نوشت که دیگر مقرری کمک هزینه‌ی تحصیل دانشجویان ایرانی خارج از کشور به او تعلق نمی‌گیرد. و خودش هم مگر حقوق می‌گرفت؟ وقت‌هایی هم که نماینده‌ی ایران بود در خارج از کشور، خودش پول سفر و بچه‌هایش را تأمین می‌کرد.

چنین مرام و مسلکی دیروقتی بود که از پس شدت گرفتن دور تسلسلی که بر ترک‌تازی آن‌ها افتاده بود؛ دیگر نمودی از آن در زمامداران نمانده بود. و اگر هم به گوش‌شان می‌رسید که تک و توک مقام و وزیر دلسوز و حالی حال‌واحوال وطن بین‌شان باقی مانده است. به تک‌وتا می‌افتادند تا به زور پاپوشی که برای‌اش می‌دوختند؛ هر جا که بود برگه‌ی استعفا و یا برکناری آن تک‌وتنها «حسنک‌وزیر» را مهر و موم شده به دستش می‌رساندند.

عرق ملی را خشک خشک کرده و هر چه امکان وطن‌دوستی بود را تاراندند. همان عرق و خصلتی که کریستوفر دو بلگ، نشانه‌های حی و حاضرش را در زمان و زمانه‌ی هر چند کوتاه‌ی نخست‌وزیری مصدق؛ حتی در مسلک یک مأمور راهنمایی و رانندگی یافته و در کتابش آورده بود که همسر نخست‌وزیر و راننده‌ی همسر را به محض ورود به خیابان ورود ممنوع متوقف کرده بود و سفت و محکم ایستاده بود که جریمه باید پرداخت شود. و مگر خود نخست‌وزیر مصدق جز بر این مرام و مسلک عرق ملی رفتار کرده بود؛ که کریستوفر در کتابش گزارش کرده است به محض اطلاع مصدق از این واقعه، درجا زنگ زده بود به رئیس شهربانی و آن مأمور را به ریاست راهنمایی و رانندگی، ارتقاء مقام داده بود.

درست خلاف آنچه که آن‌ها همین دیروز سر رئیس سازمان سنجش آموزش کشور آوردند. وقتی که معلوم شد که او به «اجرای حکم بازگشت موقت به تحصیل تعدادی از داوطلبان شبیه‌دار کنکور (یجتممل دارودسته‌شان)» تن نداده بود. انگاری همان‌جا رئیس‌شان زنگ زده بود که اخراج‌اش کنید او را که تن به تجویز فتوحات‌مان نمی‌دهد.

و ثروت؟ ثروت با‌آوردی تمام‌ناشدنی‌ایی که مفتی به چنگ آورده‌اند؟

یک سفره‌ی دورهمی که یکی کلی ملک و املاک و مستغلات و آبادی‌اش را به تیغ اوقاف به زیر سیطره‌ی خود درش آورده بود. آن دارودسته‌ی دیگر کلی جنگل سرسبز پر دار و درخت فلان و بهمان حوزه‌ی خوش‌آب‌وهوای «وطن» را به اسم خودشان زده بودند. آن دیگری نفت‌کش‌های مملکت را صاحب شده بود. یک شکم‌گنده‌شان چندک زده بود روی صنعت قند و نیشکر. آن دیگر شیخ‌شان معادن کلانی را داشت بهره‌برداری می‌کرد برای آلف و الوف و ولنگاری هفت پس و پشت در راه‌اش. این یکی نهاد به صنعت پتروشیمی چنگ انداخته بود. آن یکی دیگر سازمان‌شان به استناد جملات بی‌سروته «امام همام» شان، به دل و روده‌ی هر چه شرکت و مستغلات هر شخصیت حقوقی و غیرحقوقی تاخت برده بودند. به این همه هم راضی نشده و حرص و ولع‌شان ته نگرفته بود. یورش برده بودند برای فتح صندلی‌های رتبه‌های تاپ کنکور. آن صندلی‌ها را هم از زیر دانش‌آموزان نخبه داشتند بیرون می‌کشیدند. هجوم آورده بودند به سمت کرسی کلی استادان زبده و کاربلد دانشگاه‌ها تا به چند سطر رزومه‌ی شرکت در راه‌پیمایی اربعین و یاوه‌گویی و یاوه‌بافی در باب سردارشان، پا جای پای فلان استادی بگذارند که جز خاک دانشگاه به رخت و لباسش، گردی ننشسته بود.

وزیر و وکیل بودن. سردار بودن و مقام و منصب داشتن. امامت جمعه و جماعت را داشتن و نمایندگی ولایت فقیه‌شان را داشتن. همه و همه در ذهن و فکرشان، فرصتی بوده و هست که باید غنیمت‌اش می‌شمردند و بار خود و قوم و خویشان‌شان را یک‌شبه می‌بستند.

دکتر مصدق کجا بود تا منش و مسلک باب همان چند سال وزارت‌اش، این قوم و قبیله را رسوا کند. همان منشی که کریستوفر دو بلگ نویسنده‌ی انگلیسی‌تبار کتاب «تراژدی تنهایی» در شرح‌اش چنین آورده بود که چون مصدق به

شاید هنوز چند ساعتی نگذشته بود از مرگ عزیزانی که به بی‌کفایتی همین شهردار، در زیر آوار تخریب بی‌سروسامان مأموران تحت امر او جان سپرده بودند. درست در روزی که او فاجعه‌ی خلایق را مرتکب شده بود. هنوز خانواده‌های داغ‌دار به مراسم خاک‌سپاری و کفن و دفن مشغول بودند که همین، که شهردار می‌خوانند در روز خبرنگار، شهردار خاطی زبردست‌اش در خلایق را نشانده بود کنارش برای تقدیر. برای عرض اندام در مقابل اندیشه‌ای که شهروندان را صاحب و مالک شهر می‌دانست؟ برای نمایش کله‌شقی و وقاحت و پررویی و بی‌حمیتی و لاقیدی‌اش به هر قرار و قاعده‌ای؟ او به این هم راضی نشده بود و به نیش‌خندی بر لب، به وقاحت زبان به مثلاً گزارش باز کرده بود که: «سی‌وپنج ساختمان تخریب کرده‌ایم با پنج کشته، چیزی نیست.» اندام ناساز آن‌ها چون قامت فاتحی بود بر بالای شهری که ویران داشت می‌شد زیر سیطره‌ی شان؟ آن‌ها داشتند عشق می‌کردند به این سیطره، به این تسخیر؟ حال حسابی داشتند می‌بردند از این جای و جایگاه با‌آورده. نیش‌خندشان، نیش‌خند یک بیگانه و اجنبی بود که صرفاً داشت حیطه‌ی قدرت خود را به نمایش می‌گذاشت؟ بیگانگانی که نسبت به سرنوشت سرزمینی که بر آن چنگ انداخته بودند؛ هیچ حسنی جز تسکین قدرت‌اندوزی‌شان نداشت. نه سرزمین و نه مردمان‌شان، آن‌ها را به غم و اندوهی دچار نمی‌کرد؟ چشمه و چشم این سرزمین هم که کور می‌شد. به لاقیدی آن‌ها چشم ارومیه از چشمان گربه‌ای که اسم‌ورسم‌اش وطن بود؛ خشک خشک هم که می‌شد، کک‌شان هم نمی‌گزید و فقط «بی‌وطنی» شان را برملا می‌کرد. نعره‌شان بلند شده بود که «قص شکستن اقتدار ما را کرده‌اید با این برملاسازی دریاچه‌ای که سر جای‌اش نیست؟»

به راستی وطن برای آن‌ها چه معنا و مفهومی دارد؟ یک سرزمین فتح‌شده؟ یک غنیمت درست‌وحسابی؟ معدن بزرگی از گنج

# نئولیبرالیسم کودتاگرای استبدادخواه

طغر تلخی است که از سویی مدافع سرسخت آزادی و حق انتخاب فردی باشی و از سوی دیگر در صف سپینه‌چاکان کودتا و استبداد قرار بگیری. برای برخی، قطعاً اشتراک منافع مادی و وابستگی‌های فامیلی، نقش تعیین‌کننده‌ای در جبهه‌بندی نیروهای سیاسی در بزنگاه‌های تاریخی مهمی مانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشته و دارد که قابل فهم است.



حتی یک آدم بسیار بدخواه- را در شیلی بیایم که موافق نباشد آزادی‌های شخصی در حکومت پینوشه بسیار بیش از حکومت آئنده است.»

میلتون فریدمن نیز با همین رویکرد، معتقد بود هند دوران جواهر لعل نهرو و ایندیرا گاندی در رده کشورهایمانند چین و اندونزی تحت حاکمیت سوهارتو است: «در خاورمیانه، اسرائیل و مصر نیز مانند آلمان شرقی و غربی دو نقطه مقابل هم هستند. در خاور دور، سنگاپور، تایلند، فورموز، هنگ‌کنگ و ژاپن - که همگی بر بازارهای آزاد متکی هستند- در حال شکوفاشدن هستند و مردمانشان نیز سرشار از امید؛ در طرف دیگر، فریادی از دور، از هندوستان، اندونزی و چین کمونیستی به گوش می‌رسد که همگی به‌شدت به برنامه‌ریزی مرکزی وابسته هستند.»

نهرو و گاندی به خاطر اعتقاد به الگوی سوسیال‌دموکراسی (با وجه مشخصه اساسی اعتقاد به آزادی و برابری در سویی و استقلال و آزادی در سوی دیگر) از نوع حکومت نازاد و حکومت پینوشه از نوع آزاد تعریف می‌شوند. داستان سرنوشت پینوشه در سال 1998 در انگلستان و دستگیری او به اتهام نقض شدید حقوق بشر و همین‌طور طرح چنین اتهامی علیه او در دادگاه عالی اسپانیا، شواهد آشکاری از تقسیم‌بندی‌ها و ارزیابی‌های مضمّن‌کننده‌های فریدمن است.

و براندازی دولت قانونی (1973) سالوادور آئنده به دفاع از پینوشه پرداختند؛ چراکه معتقد بودند تأمین حق مالکیت خصوصی، پیش‌شرط تأمین آزادی است. از نظر هایدک آنچه ماهیت ساخت قدرت و درجه تحقق آزادی در جامعه‌ای را نشان می‌دهد، نه مردم‌سالاری و تغییر قدرت از طریق صندوق رأی، بلکه میزان تأمین حق مالکیت خصوصی است؛ مردم‌سالاری فرع بر مسئله است و مرز میان نوع حکومت اقتدارگرا و غیراقتدارگرا را مشخص می‌کند؛ حق مالکیت خصوصی اصل مسئله است و مرز میان حکومت آزادی‌خواه و مستبد را تعیین می‌کند. به این دلیل، از نظر او، حکومت پینوشه از نوع اقتدارگرا (حق مالکیت خصوصی و بازار آزاد + نبود صندوق رأی) و حکومت مصدق یا جواهر لعل نهرو و ایندیرا گاندی از نوع نازاد غیراقتدارگرا (بازار اجتماعی سوسیال‌دموکراسی + نظام حزبی مبتنی بر صندوق رأی واقعی) تعریف می‌شوند. با همین نگاه هایدک معتقد بود: «آزادی شخصی در بسیاری از حکومت‌های اقتدارگرا بیش از بسیاری دموکراسی‌ها تأمین شده است» و بر مبنای همین تقسیم‌بندی، به صورت مضحکی درباره حاکمیت پینوشه اعلام کرد: «من نتوانسته‌ام یک نفر -

۸ شهریور ۱۴۰۲

طغر تلخی است که از سویی مدافع سرسخت آزادی و حق انتخاب فردی باشی و از سوی دیگر در صف سپینه‌چاکان کودتا و استبداد قرار بگیری. برای برخی، قطعاً اشتراک منافع مادی و وابستگی‌های فامیلی، نقش تعیین‌کننده‌ای در جبهه‌بندی نیروهای سیاسی در بزنگاه‌های تاریخی مهمی مانند کودتای 28 مرداد 1332 داشته و دارد که قابل فهم است. اما برای برخی دیگر، اگر چنین اشتراک منفعی را کنار بگذاریم، قرائت نادرست از عوامل تعیین‌کننده اساسی آزادی و حق انتخاب فردی و چپ‌ستیزی کور، موجب بروز ارزیابی‌های نادرست و حتی مضمّن‌کننده از این رویداد تاریخی می‌شود. ارزیابی‌ای که در نهایت به همراهی این افراد با گروه نخست منتهی می‌شود. این مشکلی است جدی که نئولیبرالیسم گریزی از آن ندارد. طغر تلخی که فقط به ایران و نوع تفسیر و ارزیابی این کودتا مربوط نمی‌شود، مصادیقی مهم در جاهای دیگر نیز دارد.

فریدریش فون هایدک و میلتون فریدمن، پدران معنوی نئولیبرالیسم، در کودتای ژنرال آگوستو پینوشه (در سپتامبر

همین‌طور، تجربه حزب کنگره هند به رهبری گاندی و نهرود در نهادینه کردن مردم‌سالاری پارلمانی و واگذاری قدرت به «حزب مردم هند» (بهارتیا جاناتا) در سال‌های 1998 تا 2004 و 2014 به بعد، شاهد دیگری از تبیین استبدادگرایی عوامل اساسی تعیین‌بخش آزادی است. اگر تهدیدی برای آزادی در هند وجود داشته باشد، ناشی از سیطره جریان راست افراطی پان‌هندویسم همراه با رگه‌هایی از نژادپرستی کاستی و ضد سکولار (ضد مسلمانان) است و نه دوران زمامداری حزب کنگره. این واقعیتی است که امروزه ناظران و تحلیلگران مختلف بر آن تأکید دارند. آسمان ارزیابی نتولیرالی از وقایع تاریخی مهم در همه جا یک رنگ است.

واقعیت‌های آشکار درباره کودتا و دوره بعد از کودتا: رد فرضیه‌های استبدادگرایانه

1. کودتایی در کار نبوده است  
تلاش برای جاناندازی این گفتمان نخ‌نما که مصدق علیه شاه کودتا کرده بود و شاه و دربار با براندازی دولت او تنها سلطنت از دست رفته را پس گرفتند، به‌خصوص در میانه انتشار انواع و اقسام اسناد جدید از سوی انگلستان و آمریکا، یادآور تراژدی-کمدی تاریخ است. حقیقت امر جدال انتخاب میان دو باور بود: 1. سلطنت در چارچوب حاکمیت قانون مشروطه و 2. حکومت در ورای قانون مشروطه. این صورت مسئله کلی و اساسی و غیرقابل نفی در آن بزنگاه تاریخی سرنوشت‌ساز است. برجسته کردن عوامل فرعی از جمله سخت‌گیری مصدق در برابر پیشنهاد بانک جهانی یا بهتر بودن قرارداد الحاقی یا انحلال مجلس هفدهم نمی‌تواند مسئله و چالش اصلی را به محاق ببرد. چالش اصلی تمایل و اراده شاه و دربار به قبضه کردن قدرت و برگرداندن آن به دوره محمدعلی‌شاه و رضاشاه بود. عملکرد شاه در دوره بعد از کودتا مهر تأیید محکمی بر این تمایل و اراده می‌زند.

2. انحلال مجلس هفدهم غیرقانونی بود

الف) متهم کردن مصدق به پوپولیسم و اینکه با برگزاری فرماندوم انحلال مجلس هفدهم در 12 مرداد (در تهران) و 19 مرداد 1332 (در شهرهای دیگر) «دست به عدول از قانون مشروطه زد»، استدلالی مضحک در سطح استدلال‌هایک درباره مرزبندی

حکومت آزاد و نآزاد و استدلال فریدمن در کنار گذاشتن بزرگ‌ترین دموکراسی حزبی جهان (هند) در کنار چین تک‌حزبی یا اندونزی تحت حاکمیت استبدادی سوهارتو است.

رویه مصدق غیرقانونی نبود. این رویه مانند فرماندومی است که حزب محافظه‌کار انگلستان در سال 2016 درباره خروج از اتحادیه اروپا برگزار کرد. همین‌طور مانند انحلال‌های پارلمان‌ها و برگزاری انتخابات مجدد در نظام‌های حزبی مختلف جهان است که شواهد متعددی را می‌توان برای آن اقامه کرد. برگزاری فرماندوم وجه مشخصه بارز و اساسی تمامی مردم‌سالاری‌هایی است که قانون اساسی‌شان از حاکمیت رأی ملت یا جمهور مردم مشروعیت می‌یابد. اصل و اساس قانون مشروطه نیز رأی ملت بود. در جای‌جای قانون بر پاسخ‌گوبودن پادشاه و وزرا در برابر مجلس به‌مثابه ملت تأکید شده بود. به این اعتبار، رجوع به رأی مردم برای انحلال مجلس و برگزاری انتخاباتی دیگر، با هدف حل‌وفصل کردن ناهماهنگی میان دولت و مجلس یا چالش پیش‌آمده بر سر تشکیل کابینه، با روح قانون مشروطه ناسازگار نبود.

ب) مصدق با مشخص شدن نتیجه فرماندوم و رأی موافق اکثریت به انحلال مجلس و برگزاری انتخاباتی دیگر، در نامه‌ای به شاه، ضمن اعلام نتیجه فرماندوم از او خواست دستور انحلال مجلس را ابلاغ کند. او چنین دستوری را برخلاف رأی و درخواست ملت ابلاغ نکرد. در نتیجه، مصدق حکم به انحلال مجلس داد. در اینجا دو نکته وجود دارد: 1. اگر حکم انحلال از سوی شاه مرجع باشد، مجلس به لحاظ حقوقی همچنان پابرجا بود و شاه نمی‌توانست دستور عزل نخست‌وزیر را بدهد. 2. اگر فرض را در اینجا بر اشتباه مصدق در گزینش به دست شاه و دربار دادن بگذاریم، موضوع بسیار متفاوت از قانون‌شکنی است. هرچه بود مصدق به پشتوانه رأی ملت در فرماندوم و در پی عدم پاسخ‌گویی شاه، مجلس را منحل کرد تا انتخاباتی دیگر برگزار شود. دلیل مصدق چنین بود: «اگر با این دولت و نقشه و هدف آن موافق هستید، رأی به انحلال مجلس بدهید تا مجلس دیگری تشکیل شود که بتواند در راه تأمین آمال ملت با دولت همکاری کند و اگر با ادامه وضع کنونی مجلس موافقت تا دوره هفدهم سپری شود و دولت دیگری روی کار بیاید که با این

مجلس همکاری کند، رأی مخالف به انحلال مجلس بدهید.»

آیا کنار رفتن دولت در صورت بر سر کار آمدن مجلسی متفاوت، نمایشی تبلیغاتی برای فریب افکار عمومی بود یا ادعایی جدی و قابل اعتماد؟ به بیانی دیگر آیا هدف مصدق از برگزاری انتخاباتی دیگر، قبضه کردن قدرت به رویه غیرقانونی بود یا رفع ناهماهنگی میان دولت خود و مجلس؟ پاسخ این پرسش در تبیین صحیح وقایع تعیین‌کننده است. اگر هدف مصدق انجام یک نمایش تبلیغاتی در جهت قبضه کردن مجلس از طریق برگزاری انتخابات نآزاد و مدیریت‌شده بود، می‌توان با منتقدان وی همراه شد. اما اگر واقعا در پی برگزاری انتخابات شفاف و آزاد بدون سوگیری بود، نتیجه این است که مخالفان مصدق به جای توجه به اصل مسئله، مسئله فرعی را برجسته و به این صورت حقیقت را کتمان می‌کنند.

مصدق به دنبال چه بود؟ پاسخ این پرسش را سوابق او می‌دهد. وی به استناد شواهد متعدد، هرگز سودای قدرت و حضور در آن به قیمت نقض اصول قانون مشروطه را در سر نداشت. رد پیشنهاد محمدعلی‌شاه برای حضور در مجلس فرمایشی وی به نام «مجلس شورای کبری» که در برابر مجلس شورای ملی علم کرده بود و رد پیشنهاد پست‌های وزارت خارجه و نخست‌وزیری در دوره رضاشاه و بعد کناره‌گیری از سیاست تا زمان سقوط رضاشاه گواه بر این حقیقت‌اند.



شاهد تاریخی بسیار مهم دیگر، نحوه عمل مصدق بعد از قیام ملی 30 تیر 1331 و فرار شاه به خارج است. در این زمان تردیدی نیست که مصدق می‌توانست با اتکا بر پایگاه و محبوبیت فراگیر مردمی، دست به عزل شاه و تغییر نظام سیاسی بزند. به‌خصوص که خود رضاشاه نیز سودای جایگزینی نظام جمهوری به جای پادشاهی را در سر داشت و تحت فشار مدرس و روحانیون دیگر از آن پا پس کشیده بود. به دنبال شکست طرح اول کودتا در 25 مرداد 1332 نیز شرایط برای چنین جایگزینی فراهم بود. اما مصدق در پاسخ به پیشنهاد دکتر حسین فاطمی مبنی بر چنین جایگزینی و تمام‌کردن نظام پادشاهی، گفته بود «من به قانون اساسی مشروطه سوگند خورده‌ام که وفادا به پادشاه باشم». این شواهد به اندازه کافی درباره نمایشی‌نبودن بیان مصدق کفایت می‌کند.

ج) اگر کودتا رخ نمی‌داد و انتخاباتی شفاف و آزاد در چارچوب نظام حزبی آن زمان برگزار می‌شد، دو گزینه پیش‌رو بود: 1. اعضای بیشتری از ائتلاف جبهه ملی به مجلس راه می‌یافتند و در نتیجه چالش ناهماهنگی مجلس و دولت مصدق حل می‌شد و وی در مقام نخست‌وزیر باقی می‌ماند. 2. ترکیب مجلس برخلاف انتظار مصدق تغییر می‌یافت و در نتیجه دولت وی به طور طبیعی سقوط می‌کرد و فردی دیگر به نمایندگی از اکثریت حزبی مجلس برای نخست‌وزیری به شاه جهت تنفیذ حکم پیشنهاد می‌شد.

کودتا مانع از وقوع این مسیر طبیعی شد. اراده شاه، صرف‌نظر از بحث قانونی بودن یا نبودن انحلال مجلس، در جهت حاکمیت قانون نبود. اگر بود، از اقدام مبتنی بر حسن نیت مصدق در جهت بهره‌برداری فرصت‌طلبانه برای برانداختن دولت قانونی وی عمل نمی‌کرد. بازگشت ساخت سیاست به دوره محمدعلی‌شاه و رضاشاه در دوره بعد از کودتا چنان گویاست که انگیزه اصلی کودتا و حذف مصدق از عرصه سیاست را نمی‌توان روی انحلال مجلس هفدهم فرافکنی کرد.

3. ملی‌شدن صنعت نفت نادرست بود الف) ملی‌شدن صنعت نفت مطالبه تاریخی استقلال‌طلبانه زمانه بود. اقدامی در طراز اقدام مهاتما گاندی در کسب استقلال هند. این بحث که آیا ادامه همکاری با شرکت نفت ایران انگلیس در قالب قرارداد الحاقی 50-

50 (گس-گلشائیان) در سال 1328 بهتر بود یا ملی‌شدن صنعت نفت، پرسش اساساً نادرستی است. مسئله اصلی، استقلال ملی و خلع ید از یوغ استعمار بود. همان مسئله‌ای که در هند برای مهاتما گاندی ارزشمند بود.

تقلیل‌دادن نقش استعمار و مداخله آن در امور مختلف، به حد نقش شرکتی با فعالیت اقتصادی و تنظیم قراردادی با چنین شرکتی، به معنای نادیده‌گرفتن مسئله‌ای به نام استقلال ملی در متن تاریخی زخم‌خورده از مداخله‌های طولانی‌مدت استعمار و در نتیجه طرح مسئله یا پروپلماتیکی نادرست با پاسخ نادرست مرتبط با آن است.

ب) ریشه اصلی تحولات منفی دهه‌های بعد از کودتا هیچ ربطی به ملی‌شدن صنعت نفت ندارد. بستن فضای سیاسی و سرکوب همه احزاب و حتی حذف افرادی مانند دکتر علی امینی از قدرت و از سال 1342 به بعد استبداد مطلق را برقرارکردن و در نهایت در سال 1353 به شعار «حزب فقط حزب رستاخیر» رسیدن، چه ربطی به ملی‌شدن صنعت نفت دارد؟ اگر شاه نه به اندازه مصدق، بلکه به اندازه نیمی از آن به روح و جان قانون اساسی مشروطه وفادار می‌ماند، نه کودتا پیش می‌آمد و نه رویدادهای به‌هم‌پیوسته بعدی که در چارچوب اصل وابستگی به مسیر گذشته، به ناچار رقم می‌خورند. مسیری که در نهایت موجب رجوع او به شاپور بختیار شد. این رجوع نشانه بارز و مهمی از پذیرش دیرهنگام حقانیت مصدق است.

ج) نفت یکی از منابع طبیعی است که درباره ملی‌بودن آن (در معنای مالکیت دولت) اتفاق نظر اساسی در همه جای جهان و در میان قریب به اتفاق اندیشمندان اقتصادی وجود دارد. مخالفان این نوع مالکیت، اندک بازارگرایان افراطی هستند که مانند اندک چپ‌های ضد بازار و ضد مالکیت خصوصی، در چولگی‌هایی با درصد بسیار کوچک منحنی توزیع دیدگاه‌ها قرار می‌گیرند. صنعت نفت در نروژ ملی بوده است. نه کسی دولتمردان ملی‌کننده این صنعت در این کشور را پوپولیست نامیده و نه با ادعای دفاع از مالکیت خصوصی در پی خلع مالکیت دولت از چنین منبع طبیعی برآمده است. شرکت ملی نفت و گاز مکزیک (پمکس) با بیش از 116 میلیارد دلار ارزش دارایی در سال

2022 نمونه دیگر است. این ملی‌شدن مانع‌گذار مکزیک از نظم سیاسی بسته به نظم سیاسی باز مبتنی بر نظام حزبی و پارلمانی از سال 1989 به بعد نشده است.

4. حزب توده در پی سوءاستفاده از مصدق بود

الف) حزب توده را به یکی از عوامل اصلی وقوع کودتا تبدیل‌کردن نیز حکایت همان تراژدی-کمدی تاریخ است. این حزب از سر تعصب نادرست و به‌شدت قابل نقد، در پی واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی بود که مصدق با طرح ایده «موازنه منفی» (نه واگذاری امتیاز به انگلیس و نه به شوروی) در برابر چنین فشاری ایستاد. انواع و اقسام برچسب‌ها از جمله آلت دست امپریالیسم انگلیس و آمریکا بودن را به جان خرید ولی از ایده استقلال‌طلبانه خود کوتاه نیامد. بنابراین نزدیکی مصدق به حزب توده قلب واقعیت است.

در اینجا اگر عملکرد حزب توده قابل نقد باشد، از منظر چنین درخواستی و اعمال فشاری بر دولت مصدق و به نوعی زمینه‌سازی برای پیشبرد طرح کودتا و بازی‌کردن آن در میدان شاه و دربار است. به بیانی دیگر، اگر حزب توده با ایده موازنه منفی مصدق همراهی می‌کرد و در نتیجه مانع از بروز شکاف می‌شد، ممکن بود کودتا به موفقیت نرسد. هم نیروی اجتماعی این حزب در آن مقطع درخور توجه بود و هم اینکه با چنین موضعی در همان مسیری قرار می‌گرفت که در نهایت به چپ اروپایی مستقل از شوروی و حتی منتقد آن تبدیل می‌شد و در نتیجه گزک به دست آمریکا و انگلیس در چنین مقطع مهمی نمی‌داد.

ب) با وجود این نقد وارد بر عملکرد حزب توده، مستمسک قراردادن گرایش شوروی‌گرایی این حزب برای توجیه کودتا، نادرست و فرافکنی است؛ چراکه مصدق به لحاظ فکری وصل‌شدنی به شوروی نبود. پایگاه اجتماعی او نیز به‌ویژه با پیروزی نهضت ملی‌شدن صنعت نفت، اساساً قابل قیاس با این حزب نبود. بنابراین اگر شاه و دربار واقعا در پی ممانعت از افتادن کشور در بیراهه‌هایی بودند که یک پیامدش امکان پیروزی چپ شوروی‌گرا و قرارگرفتن کشور در اردوگاه بلوک شرق بود، راهکار اساسی، حمایت از دولت ملی مصدق بود و نه براندازی آن. با تثبیت چنین دولتی و گذار از نظم سیاسی باز نوزاد و شکننده دهه 1320 به نظم سیاسی باز بالغ و پایدار در دهه 1330، حزب توده نمی‌توانست سرنوشتی جز سرنوشت احزاب کمونیستی اروپایی پیدا کند. پیش از کودتا و در سال ۱۳۲۶، افراد برجسته‌ای مانند خلیل ملکی، جلال آل‌احمد، انور خامه‌ای و محمدعلی خنجی از این حزب جدا شده و در چارچوب جبهه ملی به فعالیت سیاسی پرداخته بودند. این روند با استمرار دولت مصدق می‌توانست سرعت و عمق بیشتری پیدا کند و حزب توده را به چپ اروپایی مستقل از شوروی تبدیل کند. عملکرد این حزب و سازمان مخفی نظامی آن در دوره یک سال بعد از کودتا نیز به اندازه کافی گویای جدی‌نبودن تهدید براندازی دولت مصدق یا شاه از سوی آن بود... . کودتا و ممانعت از تعمیق نظم سیاسی باز نوزاد دهه 1320، امکان تبدیل حزب توده به چپ اروپایی را از بین برد.

کودتای 28 مرداد در قاب زمانی بلندتر: 2 خط سیر متفاوت کودتا را بدون قراردادن در قاب بلندتر زمانی نمی‌توان به‌درستی فهم کرد. انقلاب مشروطه، مهم‌ترین بزنگاه تاریخی در ایران معاصر است؛ لحظه‌ای از تاریخ که در آن مشروطه‌خواهان، مظفرالدین‌شاه را وادار به صدور فرمان مشروطه کردند و در برابر استبداد محمدعلی‌شاه ایستادند و اجازه ندادند آرمان حاکمیت قانون (نه در معنای بسیار محدود تأمین امنیت بلکه در قرائت عمیق و وسیع‌تر پاسخ‌گویی پادشاه به ملت) قربانی تمایل استبدادگرای محمدعلی‌شاه شود. جنبش ملی‌شدن صنعت نفت به رهبری دکتر

محمد مصدق، در مقام رویداد تاریخی مهمی که مهر پایانی بر قیومیت آشکار استعماری انگلستان بر سرزمین ایران زد و درعین‌حال تجلی اراده ملت و نمایندگان آن در مجلس بود، حلقه تکمیل‌کننده خط سیری است که با انقلاب مشروطه آغاز شد. در این‌میان مظفرالدین‌شاه و صدراعظم او مشیرالدوله را می‌توان جزئی از همین خط سیر در نظر گرفت؛ چراکه با پذیرش خواست و مطالبه مشروطه‌خواهان و صدور فرمان مشروطه و پذیرش اصلاحات مختلف مرتبط با این فرمان، نقش مهمی در گذار از نظم سیاسی بسته به نظم سیاسی باز نوظهور و نوزاد داشتند. انقلاب مشروطه، در اصل یکی از اجداد تاریخی انقلاب‌های موسوم به انقلاب‌های مخملی است؛ وقوع تحولی بنیادین و اساسی بدون جابه‌جایی رژیم سیاسی. همراهی مظفرالدین‌شاه نقش مهمی در تثبیت این تحول در تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر دارد.

در نقطه مقابل، خط سیر به‌هم‌پیوسته دیگری وجود دارد که با محمدعلی‌شاه شروع شد و به کودتای 28 مرداد 1332 رسید. او در ابتدا متمم قانون اساسی را در 1286 تنفیذ کرد ولی بعد با حمایت نیروی نظامی قزاق روسی به فرماندهی لیاخوف، دستاورد انقلاب مشروطه را در تیر 1287 توپ‌باران کرد و با برقراری دوباره استبداد، مشروطه‌خواهانی مانند میرزا جهانگیرخان شیرازی (صور اسرافیل) و ملک‌المتکلمین را با حمایت مشروطه‌خواهان بر سر دار برد. این دوره، به دلیل ایستادگی مشروطه‌خواهان با پایگاه اجتماعی مردمی، نادرست مستعجل شد و عمرش به درازا نکشید. سردار اسعد بختیاری و سردار مریم بختیاری (از جنوب)، ستارخان و باقرخان (از تبریز) و محمدولی‌خان تنکابنی و پیرمیرزا (از رشت) با نیروهای‌شان در اردیبهشت 1288 به تهران حرکت و به‌ناچار محمدعلی‌شاه را وادار کردند که در 25 تیر همین سال تاج و تخت را رها کند (در ابتدا به سفارت روسیه پناهنده شد و سپس به بندر ادسا فرار کرد. از این تاریخ تا کودتای سوم اسفند 1299 سیدضیا و رضاخان (با حمایت انگلستان)، دوره‌ای از آزادی البته همراه با آشفتگی اوضاع ناشی از جنگ جهانی اول برقرار شد. کودتای سیدضیا و رضاخان و بعد پادشاهی رضاشاه حلقه دوم از خط سیر

استبدادی است که با محمدعلی شاه شروع شد. وصف حال دوره صدراعظمی سیدضیا تا برافتادنش را یکی از رجز سیاسی مشهور رضاشاه، به این صورت بیان کرد: «یک سیدضیاءالدینی وارد این مملکت شده، عناصر شجاع ایران را اغفال کرد. به ملت خودش به استقلال مملکت خودش شیخون زد. سوء‌قصد به استقلال مملکت کرد. مجلسی را که باید دایر بشود، تعطیل کرد. مصونیت نمایندگان ملت را که مطابق قانون اساسی از هر نوع تعرض مصون هستند، زیر پا گذاشت. عده‌ای از نمایندگان را توقیف و تبعید کرد. مجری سیاست دشمن استقلال ایران شد. مردمان زیرک را در حبس وارد کرد و بالاخره در ایران یک سکوت و یک سکونت قبرستانی را برقرار کرد. از نقطه دارایی مملکت نباید فراموش کرد که سیدضیاءالدین هشت کرور دارایی مملکت را تفریط کرد و آن را مابین خود و همدستان و شرکای خود تقسیم.»

گوینده این جملات کسی نیست جز عبدالحسین تیمورتاش. البته مجلس مدنظر او، این اختیار را داشت که احمدشاه را برکنار و حکم تغییر سلسله پادشاهی از قاجار به پهلوی را صادر و زمینه را برای نشستن رضاشاه بر تخت شاهی فراهم کند. این مجلس در سال‌های بعد در نگاه و اندیشه رضاشاه، به جایگاه «طویل» تنزل یافت و میراث مشروطه بار دیگر کلاً نقش بر زمین شد. پادشاه به جای سلطنت‌کردن، رفته‌رفته به حکومت مطلقه تک‌نفره تبدیل شد و نه تنها مخالفان فکری را از صحنه سیاست و زندگی به طرز شنیعی حذف کرد، بلکه یاران مهم و برجسته خود از جمله تیمورتاش و علی‌اکبر داور و نصرت‌الدوله فیروز را نیز از سر راه برداشت. در این مسیر چنان وحشتناک عمل کرد که به گفته محمود فروغی (فرزند محمدعلی فروغی، دو دوره نخست‌وزیر رضاشاه) به هنگام سقوط از تخت شاهی، حتی یک نفر نبود که سنگ او را بر سینه بزند (نقض شدید حقوق مالکیت و تصاحب اراضی مردم و مخالفان نیز نیازی به گفتن ندارد؛ همان حقی که هایدک و فریدمن و چپ‌ستیزان کور فقط به آن توجه دارند).

سوم شهریور 1320 تا 28 مرداد 1332 نیز حلقه‌ای از خط سیر اول است که بر اثر خلأ قدرت ناشی از سقوط رضاشاه به وجود آمد. دوره‌ای درخشان از سیاست‌ورزی مبتنی بر نظام پارلمانی در تاریخ ایران که با کودتایی دیگر به بن‌بست رسید. این کودتا و استبداد متعاقب آن در سال‌های بعد از 28 مرداد 1332 نیز حلقه متأخرتری از خط سیر استبداد را شکل داد.

جمع‌بندی: ناسازگاری خط سیر استبداد با دفاع از آزادی و حاکمیت رأی مردم

به تعبیر اندیشمندان برجسته در حوزه‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی و سیاست، سرمایه اجتماعی و سرمایه نمادین پایه اصلی موجودی سرمایه هر جامعه‌ای است. مصدق نماد آزادی و حاکمیت رأی مردم است. وی تکمیل‌کننده خط سیری است که

با انقلاب مشروطه آغاز شد و با نظم سیاسی باز نوزاد دهه 1320 تکامل یافت. در نقطه مقابل، محمدعلی‌شاه، رضاشاه و محمدرضاشاه نیز نماد تک‌رأیی و استبداد مطلقه هستند. حتی اگر کودتا کنار گذاشته شود، سابقه دوره پس از کودتا و «حزب فقط حزب رستاخیز» و به حاشیه بردن جایگاه و نقش مجلس و تبدیل آن به «طویل»، حکم قطعی بر چنین برداشتی می‌دهد. مصدق و شاه متعلق به دو خط سیر فکری متفاوت بودند؛ دو نوع جهان‌بینی و سرمشق فکری متفاوت را نمایندگی می‌کردند.

سمبلیزه‌کردن هرکدام از شخصیت‌های منطبق بر خط سیرهای مذکور، نظام فکری هر فرد و جریان فکری را بازتاب می‌دهد. این سمبلیزه‌کردن، در اصل، به معنای تجویز الگویی در چارچوب همان

شخصیت نمادین مدنظر برای لحظه اکنون است. طبیعی است که افراد و جریان‌هایی که به دلایلی مانند اشتراکات فامیلی یا حضور در قدرت در نظام پهلوی یا چپ‌ستیزی کور، از خط سیر استبدادی دفاع می‌کنند، ناچار از کشیدن پنجه به چهره مصدق، نماد وفاداری به قانون مشروطه هستند. ناچار از تحریف واقعیت برای جاناندازی گفتمان‌های نخ‌نمای خود هستند. در نقطه مقابل، آنانی که دغدغه آزادی (در معنای فرایندی صندوق رأی و فرصتی یا برابری قابل قبول اجتماعی) در سر دارند، نمی‌توانند جای نماد مصدق و خط سیر مشروطه‌خواهی را به نماد و خط سیر استبداد بدهند. تردیدی نیست چنین امری به معنای طرح اشتباهات و نقدها در چارچوب این خط سیر کلی نیست. این بحثی متفاوت است. منابع در دفتر روزنامه موجود است.

## مهسا رمز عبور / صدیقه و سمنی



است، عبور از همه‌ی الگوهای تحقیرآمیز و واپس‌گرای جمهوری اسلامی.

ما باید خیلی چیزها را تغییر دهیم، حاکمان را، نظام استبدادی را، فکرها و برنامه‌ها و حتی خودمان و رفتارهایمان را. ما از فشار، تهدید، تحمیل، کنترل، فساد، نابرابری و... به تنگ آمده‌ایم. ما از اینکه نمی‌توانیم خودمان باشیم و نمی‌توانیم کشورمان را آن‌گونه که دوست داریم بسازیم به تنگ آمده‌ایم.

با اتحاد و اراده می‌توانیم تغییر را ممکن سازیم. باید به قدرت خویش ایمان بیاوریم. با استمرار جنبش

تاریخی زن، زندگی، آزادی و وفادار ماندن به اهداف آن، راه‌ها پیش پای ما گشوده خواهد شد. نمی‌گویم که چیزهای خواستنی ما در همین نزدیکی‌هاست اما می‌دانم که لازمه‌ی رسیدن، رفتن است.

ماه‌یچ مانعی را در مسیر ناگزیر خویش برای آزادی و آبادی ایران بر نمی‌تابیم. همه، رمز عبور را که مه‌ساست به خاطر بسپاریم و با اطمینان و بدون توقف قدم برداریم. ما باید ایران را نجات دهیم.

#رمز\_مهسا  
۲۵ شهریور ۱۴۰۲

# در سال تحصیلی گذشته حدود یک میلیون نفر از تحصیل بازماندند

24 ساعت پیش 24 ساعت پیش طبق آخرین آمار مرکز پژوهش‌های مجلس در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ بیش از ۹۰۰ هزار دانش‌آموز از تحصیل بازماندند. در سال جاری تنها در مقطع ابتدایی ۱۶۰ هزار کودک به مدرسه نرفتند.

معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی تازه‌ترین آمار بازماندگان از تحصیل در مقطع ابتدایی را ۱۶۰ هزار دانش‌آموز اعلام کرد.

معصومه نجفی پازوکی ضمن اعلام این خبر گفت، روند بازماندگی از تحصیل در پنج سال اخیر یکسان بوده است اما داده‌های مرکز آمار ایران این موضوع را تایید نمی‌کند.

بر اساس این آمار، بازماندگان از تحصیل در مقطع ابتدایی در سال تحصیلی ۹۶-۱۳۹۵، ۱۶۱ هزار و ۸۶۷ نفر بودند اما این رقم در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۳۹۹ به ۲۱۰ هزار و ۲۲۱ نفر افزایش پیدا کرد.

افزایش آمار بازماندگان از تحصیل در تمامی مقاطع تجارت نیوز در گزارشی که روز ۲۸ مرداد منتشر شد، به آمار مرکز پژوهش‌های مجلس درباره بازماندگان از تحصیل در کلیه مقاطع تحصیلی اشاره کرد و نوشت: «تعداد کل افراد بازمانده از تحصیل در سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۵ برابر ۸۶۲ هزار و ۷۷۷ نفر است که در سال تحصیلی ۱۴۰۱-۱۳۹۴

۱۴۰۰ با ۲۶ درصد رشد به ۹۱۱ هزار و ۲۷۲ نفر افزایش یافته است.»



به گفته مسئولان آموزش و پرورش جمعیت کل دانش‌آموزان در این سال تحصیلی حدود ۱۵ میلیون و ۳۷۶ هزار نفر عنوان شده است. با این حساب، حدوداً از هر ۱۶ دانش‌آموز در این سال تحصیلی یک نفر ترک تحصیل کرده است.

طبق آمار مرکز داده‌های باز ایران (IOD) این نسبت در بین دانش‌آموزان دختر یک به ۱۱ است، یعنی از هر ۱۱ دختر دانش‌آموز یک نفر مجبور به ترک تحصیل شده است.

افزایش ۱۷ درصدی بازماندگان از تحصیل طی شش سال

بر اساس گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس ۷۰ درصد کسانی که مجبور به ترک تحصیل شده‌اند مربوط به دهک‌های درآمدی یک تا پنج، یعنی پایین‌ترین دهک‌ها هستند.

روزنامه خراسان نوشت، استان‌های "سیستان و بلوچستان، خراسان رضوی، تهران، خوزستان و آذربایجان غربی" دارای بیشترین فراوانی مطلق بازماندگان از تحصیل‌اند.

بر اساس این گزارش استان‌های سیستان و بلوچستان، خراسان رضوی، خوزستان، آذربایجان غربی و کرمان به ترتیب دارای بیشترین آمار بازماندگان از تحصیل در سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱ بوده‌اند.

# چرا کودتا بود؟



در روزهای گذشته آقای دکتر محسن برهانی، حقوق‌دان و استاد محترم دانشگاه، در یادداشتی با عنوان «کودتا؛ توهم یا واقعیت» در شبکه‌های اجتماعی به بررسی رویداد تاریخی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از دیدگاه کارشناسی خودشان پرداخته و اطلاق واژه کودتا را در خصوص این واقعه نادرست عنوان کرده‌اند. ضمن احترام به شخصیت آزاده و شان علمی ایشان، مطلب حاضر را در نقد یادداشت آقای دکتر برهانی تنظیم و منتشر می‌کنم.

## در آغاز لازم است دو نکته را معروض دارم؛

**یکم:** همراهی خودم را با تعریفی که دکتر برهانی در مورد مفهوم کودتا ارائه می‌دهند اعلام می‌نمایم و معتقدم نقطه عزیمت مشترک مناسبی برای تبادل مباحث می‌تواند باشد. بنده نیز سعی می‌کنم در انتهای مطلب حاضر، بر مبنای همان تعریف، نظر خود را درباره‌ی کودتا بودن یا نبودن رویداد ۲۸ مرداد روشن نمایم.

**دوم:** آقای دکتر برهانی در ابتدای یادداشت خود، دو مثال تاریخی را در نقض ادعاهای برخی سیاسیون، در استفاده از واژه‌ی کودتا یادآوری کرده‌اند که علی‌رغم صحت ادعای ایشان در هر دوی این فقره‌ها، گنجاندن این دو مثال برای تشریح نادرست بودن یک ادعای دیگر، مصداق بهره‌جستن از مغالطه «نتیجه‌گیری کاهلانه» است، چرا که اگر صدها مثال مشابه نیز بر همین منوال وجود داشته باشد، باز هم دلیلی بر رد یک ادعای مشابه، نخواهد بود و توسل به چند ادعای

نادرست، لزوماً به معنی اثبات نادرست بودن یک ادعای مشابه دیگر نمی‌تواند باشد. لذا به زعم بنده نیازی به استفاده از این دو مثال نقض نبود. گرچه ایشان تلاش کرده‌اند با این دو مثال توضیح دهند که تعریف ارائه شده از کودتا، با هیچ‌کدام از این مثال‌ها سازگار نیست که البته ادعای درستی است، اما ضرورت یادآوری آنها در یادداشتی که می‌خواهد به ادعای کودتا در مورد ۲۸ مرداد بپردازد، شائبه‌ی مغالطه‌ی یادشده را پررنگ می‌سازد.

**الف) کرونولوژی وقایع** (الف.۱) مجلس هفدهم که از ابتدا تنها با ۷۹ نفر از ۱۳۶ نفر ظرفیت، آغاز به کار کرده بود، از تاریخ ۲۴ تیر ۱۳۳۲، به واسطه استعفای ۵۶ نفر از نمایندگان، از رسمیت برای تشکیل جلسات افتاد و در عمل فعالیت نمی‌توانست بکند. (الف.۲) با خارج شدن مجلس از رسمیت عددی نمایندگان، محمد مصدق از پادشاه درخواست می‌کند که انحلال مجلس را اعلام و قوه مقننه را از وضعیت بلاتکلیف خارج نماید. اما پادشاه با این مسئله موافقت نکرد و حاضر به انحلال مجلس نشد. (الف.۳) دکتر مصدق در پنجم مرداد، در پیامی خطاب به ملت ایران، تصمیم دولت را برای مراجعه به آراء عمومی در زمینه ابقاء یا انحلال مجلس هفدهم اعلام کرد. (الف.۴) روز دهم مرداد، آیت‌الله کاشانی با صدور بیانیه‌ای، شرکت در فرزندوم را حرام اعلام کرد. (الف.۵) فرزندوم مدنظر مصدق در روزهای ۱۲ مرداد (برای اهالی تهران) و ۱۹ مرداد (برای شهرستانها)، با مشارکت تقریباً ۳۳ درصد از واجدین شرایط برگزار شد و ۹۹ درصد از رأی دهندگان، انحلال مجلس را تایید کردند.

خاطر نشان می‌کنم، اگر محمدرضا شاه پهلوی پس از استعفای نمایندگان، حاضر می‌شد انحلال مجلس را اعلام کند، اصولاً نیازی به برگزاری این فرزندوم نبود و در اصل

مصدق همه‌پرسی را جهت اقناع و رضایت پادشاه برگزار کرد تا وی را برای حمایت مردم از این تصمیم مطمئن سازد. (الف.۶) مصدق در روز ۲۱ مرداد، در نامه‌ای از پادشاه مجدداً درخواست کرد که با تمکین به نتیجه آراء عمومی، مجلس هفدهم را منحل کند اما پادشاه باز هم، از پذیرش این درخواست سر باز زد. (الف.۷) روز ۲۳ مرداد، فرمان عزل مصدق توسط شاه صادر شد و در بامداد ۲۵ مرداد، توسط سرهنگ نصیری به وی ابلاغ گردید. (الف.۸) روز ۲۵ مرداد، شاه و خانواده اش با ترک تهران در ویلای خود در شمال مستقر شد و ظهر آن روز، محمد مصدق، در پیامی رادیویی، انحلال مجلس هفدهم را اعلام کرد.

## ب) ابهام و استدلال در انحلال و عزل

ب.۱) علی‌رغم اعلام نتایج همه‌پرسی در روز ۲۰ مرداد از طریق رادیو و روزنامه‌ها، امر انحلال مجلس که مطابق متمم قانون اساسی می‌بایست توسط پادشاه انجام می‌شد، محقق نشده بود. چرا که فرزندوم، یک برنامه تشریفاتی برای اقناع نظر همایونی بود و دلیلی قانونی برای انحلال نمی‌توانست باشد. به تعبیر دیگر مجلس زمانی منحل می‌شد که شاه، فرمان انحلال را صادر نماید.

ب.۲) علت اعلام انحلال مجلس در روز ۲۵ مرداد توسط مصدق، فقدان حضور پادشاه در مصدر امر و خروج وی از تهران به مقصد شمال و استنکاف وی از صدور فرمان انحلال بود و خوب است توجه داشته باشیم، که اعلام انحلال توسط نخست‌وزیر، پس از ابلاغ فرمان عزل وی از سوی شاه، صورت گرفته و انحلال مجلس و اصطلاحاً وقوع دوران «فترت پارلمان» نمی‌تواند مستمسک عزل نخست‌وزیر باشد.



ندارند دستخط صادر فرمایند، بلکه صرفاً باید توشیح بفرمایند. این مثالها از آنجا مهم است که، مطابق بند سوم اصل بیست و هفتم متمم ق.ا.م، ریاست قوه مجریه بر عهده شاه بود. اما بنابر روح حاکم بر حقوق اساسی مشروطه و بنابر عرف تاریخی مشروطیت، این مسئولیت با نخست وزیر بود. به همین دلیل است که، در اصل چهل و چهارم تصریح می‌کند که شخص پادشاه، از مسئولیت مبرا است و وزرای دولت در هرگونه امور، مسئول مجلسین هستند. همچنین اصل چهل و پنجم صراحت دارد که کلیه قوانین و دستخطهای پادشاه در امور مملکتی، وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول مدلول آن فرمان و دستخط، همان وزیر است. جالب است که اصل شصت و چهارم هم تاکید می‌کند وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده و سلب مسئولیت از خودشان بنمایند. این سه اصل دقیقاً نشان‌دهنده روح حقوق اساسی و عرف تاریخ مشروطه است که اولاً مسئولیتی برای شاه قائل نیست، لذا اختیار برای کسی که مسئولیت ندارد نیز تشریفات خواهد بود، ثانیاً فرامین پادشاه مشروطه نیازمند تایید دلیل، توسط وزیری است که در برابر مجلس مسئول است و ثالثاً، صرف فرمان پادشاه، سالب مسئولیت از وزیر نیست و برای مثال، صرفاً با دستخط پادشاه، وزیر نمی‌تواند از کار و مسئولیت خود، دست بکشد و آن را ترک کند.

چنین وضعیتی و با توجه به اختیارات مذکور، نخست وزیر می‌توانست انتخابات مجلس هجدهم را برنامه ریزی و برگزار نماید و پس از آن، نسبت به دوام یا ابطال قانون مذکور، و دوان یا انقضای دولت مصدق در مجلس جدید تصمیم گیری شود. ب. ۴) مطابق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی مشروطه عزل و نصب وزرا به موجب فرمان پادشاه است، اما بنا به اصل هفتم، که می‌گوید اساس مشروطیت، جزئاً یا کلاً تعطیل بردار نیست و اصل هشتم که اهالی مملکت ایران را مساوی الحقوق می‌داند و اصل بیست و ششم که قوای مملکت را ناشی از ملت برمی‌شمارد، همچنین با توجه به روح حقوق اساسی مشروطه، پرواضح است که نه تنها اصل ۴۶ متمم، بلکه سایر اصول مربوط به اختیارات شاه نیز تشریفات هستند. منطبق با اختیارات شاه مشروطه که اختیاراتش را از اصول قانون اساسی، مبتنی بر حاکمیت ملت می‌گیرد، برای عزل نخست وزیر که بر اساس قانون انتخاب شده، چه می‌تواند باشد؟

### پ) پیرامون اختیارات شاه مشروطه

میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان که سومین نخست وزیر دوران پس از مشروطه است، به محمدعلی شاه، تاکید می‌کند، که از این به بعد، اختیار قوه مجریه، با نخست وزیر است و شاه دیگر اختیاری در قوه مجریه ندارد. خود محمدعلی شاه نیز، در زمان امضای متمم، از رئیس مجلس پیرامون معنای این امضا سوال می‌کند و احتشام السلطنه گفته بود که از این پس اعلیحضرت، دیگر حق

البتّه در عدم وجود مجلس، عزل یا استعفای نخست وزیر، امری منطقی به نظر می‌رسد. اما شرط اصلی و عقلانی آن، انحلال رسمی مجلس است تا با تشکیل مجلس بعدی، تکلیف دولت هم مشخص شود. در عین حال تا زمان حضور شاه در پایتخت، مصدق هرگز، دست به اعلام انحلال مجلس نزد. در هر صورت انحلال مجلس، فقط با صدور فرمان پادشاه، محقق می‌شد؛ جالب است که اولاً دکتر مظفر بقایی و آیت الله کاشانی پس از ۲۸ مرداد، بارها از سرلشکر زاهدی خواسته بودند که مجلس هجدهم را بازگشایی کند و ثانیاً، اعلام فرمان انحلال مجلس هجدهم توسط شاه در تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۳۲ رخ داد و اینها یعنی در زمان عزل مصدق، یعنی ۲۵ مرداد و حتی روز سقوط دولتش یعنی ۲۸ مرداد، نه انحلالی وقوع یافته و نه فترتی شکل گرفته بود.

ب. ۳) یک سال قبل، در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۳۱، قانون اعطای اختیارات برای مدت ۶ ماه به شخص دکتور مصدق، در مجلس تصویب شده بود که در پایان آن شش ماه، برای یک سال دیگر تمدید شده بود. به این ترتیب، بر اساس این قانون، مصدق تا پایان دی ماه ۱۳۳۲، از اختیارات مصوب مجلس برخوردار بود و حتی در صورت انحلال مجلس نیز، نخست وزیر قانونی با اختیارات ویژه محسوب می‌شد و عزل وی به بهانه فقدان مجلس، قانونی نمی‌باشد چرا که خود مجلس، این اختیارات را (البتّه به صورت مشروط) به مصدق اعطا کرده و لغو آن مستلزم مصوبه مجلس یا پایان مدت اعتبار آن قانون بوده است. در

## ت) گره مسئولیت و اختیار

نکته جالب توجهی که نباید از نظر پنهان بماند، این است که در قانون اساسی مشروطه، نامی از منصب نخست‌وزیری یا صدارت اعظم نیامده است و با توجه به تشریفات بودن مقام شاه در ریاست قوه مجریه نیز اختیارات وی در عمل و بنا به عرف مرسوم، متعلق به هیئت وزیران و طبیعتاً رئیس‌الوزرا یا نخست‌وزیر خواهد بود. مشابه انگلستان که مطابق حقوق اساسی مشروطه‌اش، همه چیز به نام پادشاه، اما در اختیار نخست‌وزیر است. با این توضیح، یادآوری می‌نمایم که در سال ۱۳۲۸ و در جریان اصلاح قانون اساسی، شخص شاه توانست حق انحلال مجلس را به دست آورد. حتماً متوجه سوالی که خواهم پرسید، می‌شوید؛ اگر اختیارات شاه در قانون اساسی مشروطه، تشریفات است و صرفاً با صدور فرمان متجلی می‌شود و اگر نخست‌وزیر، امکان تصاحب اختیارات رئیس قوه مجریه (شاه) را داراست، چرا نمی‌تواند از اختیار انحلال مجلس برخوردار باشد؟

اختیار انحلال مجلس، چه تفاوتی با سایر اختیارات شاه به عنوان رئیس اسمی قوه مجریه دارد که آن‌ها را می‌توان به نخست‌وزیر داد، اما این را نه؟ اصولاً مگر برای بقیه وظایف و اختیارات نخست‌وزیر در قانون اساسی مشروطه شرحی وجود دارد؟ طبیعی‌ست که همه آنها، همچنان که قبلاً نیز گفته شد، بر اساس عرف و روح مشروطیت، در اختیار هیئت وزیران و به تبع آن، نخست‌وزیر قرار می‌گیرد.

بر مبنای همین توضیحات، در خصوص مسئله عدم اثبات انحلال مجلس و عدم وقوع فترت، این استدلال که در زمان عدم وجود مجلس، شاه مبادرت به نصب نخست‌وزیر (سرلشگر فضل‌الله زاهدی) کرده است نیز، با ایرادات جدی مواجه خواهد بود:

اولاً) با حضور نخست‌وزیر قانونی و علیرغم اقدام غیرقانونی شاه، برای عزل وی، نصب نخست‌وزیر جدید، فاقد اعتبار است. ثانیاً) اگر مجلس منحل شده بود، شاید عدم نیاز به رای تمایل مجلس برای صدور فرمان نخست‌وزیری توجه پذیر می‌بود، اما به دلیل این که دوره فترت شکل نگرفته بود، شاه نمی‌توانست بدون جلب نظر مجلس، نسبت به انتخاب و نصب نخست‌وزیر

جدید اقدام نماید.

ثالثاً) اقدام پادشاه برای نصب فوری زاهدی، دقیقاً دلیل مستحکمی برای عزم و جدیت وی به سرنگونی دولت مصدق است و گرنه چگونه می‌توان پذیرفت که شاه از قانون اعطای اختیارات به مصدق بی‌خبر بود و نمی‌دانست که حتی در فقدان مجلس هم حداقل تا دی ماه ۱۳۳۲ محمد مصدق، نخست‌وزیر قانونی تلقی می‌شود؟

یکی دیگر از موضوعاتی که ظاهراً آقای دکتر برهانی توجهی به آن نداشته‌اند، ابعاد سیاسی، تاریخی و اجتماعی واقعه ۲۸ مرداد است. اطلاق یک واژه در مفهوم خاص به یک رویداد، صرفاً بر اساس شکل ظاهری آن پدیده، یا معنای ظاهری یک مفهوم، محتملاً ما را در ورطه یک مغالطه ساده اما رایج بیندازد. مغالطه «توسل به معنای ظاهری» در دو سوی قضیه می‌تواند رهزن خاطر باشد؛ از یک طرف به اکتفای صرف به یک تعبیر یا تعریف، واقعه‌ای را به نادرستی به آن مفهوم الصاق کنیم یا از سوی دیگر با اتکای صرف به ظاهر خشک و لخت یک مفهوم، آن هم در ترمینولوژی سیاسی، به سادگی از مفهوم تاریخی آن بگذریم و اطلاق یک عنوان به یک رویداد را فقط منوط و متوقف بر عبارت ظاهری آن تعریف نماییم. بر همین اساس است که جناب آقای برهانی با اتکا به معنای ظاهری تعریفی که از کودتا ارائه می‌دهند، به دنبال اثبات فقدان وجود یک یا دو عنصر از این تعریف در رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌باشند.

## ث) شواهد کودتا

بنا بر آن چه که دکتر برهانی به عنوان تعریف، عنوان کرده و نگارنده نیز کاملاً با آن همراه است، کودتا یعنی به دست آوردن قدرت، به شیوه غیرقانونی، از طریق نیروی نظامی.

در زمینه قانونی بودن انتصاب سرلشگر زاهدی به نخست‌وزیری، بر اساس توضیحاتی که مفصلاً ارائه شد، به زعم نگارنده، تردید جدی وجود دارد و معتقدم نصب وی به این مقام، بنا بر استدلال‌هایی که مبنی بر غیرقانونی بودن عزل مصدق، عدم انحلال مجلس و عدم وقوع دوره فترت ارائه شد، نمی‌تواند قانونی باشد.

از سوی دیگر چگونه می‌توان حضور نیروهای نظامی، چه در بامداد ۲۵ مرداد و چه در روز ۲۸ مرداد در خیابانها، اطراف منزل و دفتر نخست‌وزیری را نادیده گرفت و منکر بازداشت نخست‌وزیر وقت توسط نیروهای

نظامی و محاکمه اش در دادگاه نظامی شد؟ آیا فضل‌الله زاهدی غیر از توسل به نیروی نظامی امکان تحقق برنامه سرنگونی دولت مصدق، بازداشت وی در روز بعد و تصدیق منصب نخست‌وزیری را حتی با وجود فرمان همایونی داشت؟

حتی اتکای صرف به معنای ظاهری نیز موید نحوه و نوع جایگزینی قدرت به صورت کودتا می‌باشد. چه برسد به آن که با بررسی سایر ابعاد تاریخی، سیاسی و اجتماعی می‌توان به استدلالات و مستندات بیشتری در این موضوع دست یافت. به عبارت دیگر، هر دو عنصر توسل به نیروی نظامی و استفاده از شیوه غیرقانونی در انتخاب و تصدیق زاهدی به مقام نخست‌وزیری، تحقق عینی دارد. فلذا با همان معنای ظاهری نیز، اطلاق واژه کودتا به این رویداد تاریخی، وجاهت و اعتبار کافی را دارد.

جای تعجب است که عاملان و برنامه‌ریزان این فرآیند سرنگونی در آن سوی آب‌ها، یعنی دولت‌های آمریکا و بریتانیا با صراحت تمام چه در زبان مقامات رسمی و چه در آیین اسناد رسمی منتشره، بر عزم، توافق، برنامه ریزی و اجرای کودتا بر علیه دولت محمد مصدق اذعان دارند و ما در داخل کشور، پس از این همه آسیب و خسارت بابت دخالت‌های بیگانگان در طول تاریخ، قلم عفو بر کرده ناشایست آنان می‌کشیم و با استفاده از مبانی حقوقی داخلی به این نتیجه می‌رسیم که این یک کودتا نبوده بلکه یک عزل و نصب قانونی بر حسب قوانین جاری کشور بوده است.

مرکز آرشیو وزارت امور خارجه آمریکا در ژوئن سال ۲۰۱۷ مجموعه اسنادی را در قالب ۱۰۰۷ صفحه و ۲۵۷ پرونده، با عنوان «روابط خارجی ایالات متحده از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۴/ایران از ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴» منتشر کرده است که برای پژوهشگران علاقمند، مرجع بسیار مناسبی است تا بتوانند واقعه ۲۸ مرداد را نه تنها از یک منظر و زاویه بلکه از ابعاد مختلف مورد ارزیابی و بررسی قرار دهند.

در اینجا صرفاً به یکی از این اسناد اشاره می‌کنم. سند شماره ۲۶۲ از این مجموعه که مربوط به ۲ سپتامبر ۱۹۵۲ مقارن با ۱۱ شهریور ۱۳۳۲ می‌باشد، گزارش مبسوطی است که از طرف بریتانیا به ایالات متحده ارسال شده و در آن شرح کامل و منظمی از رویدادهای منتهی به سقوط محمد مصدق درج شده است. در این سند صراحتاً بر یک برنامه دو مرحله‌ای تأکید شده که مرحله اول آن در ۲۵ مرداد اجرا شد و شکست خورد و مرحله دوم در ۲۸ مرداد به مرحله اجرای موفقیت آمیز رسیده است. در بندهای ۸، ۱۰، ۱۴ و ۱۶ از مرحله اول در این گزارش، به صراحت می‌توانید واژه کودتای نظامی را ملاحظه کنید. همچنین در گزارش مرحله دوم، باز هم به صورت واضحی می‌توانید ببینید که چگونه نیروهای اطلاعاتی بریتانیا و آمریکا با فرماندهان نظامی، پلیس و برخی از روحانیون هماهنگ شده و طرح کودتای خود موسوم به عملیات «تی پی آژاکس» را به اجرا در آورده‌اند. کسی که عملیات را طراحی و اجرا کرده، اعتراف به کودتا دارد و ما آن را نمی‌پذیریم. یاللعجب!! از تمامی محققان گرامی، به‌ویژه برادر بزرگوار آقای دکتر محسن برهانی خاضعانه دعوت می‌کنم که مجموعه این اسناد را مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهند.

\*\*\*

**توضیح زیتون: متن کامل یادداشت آقای محسن برهانی در ادامه می‌آید. زیتون آمادگی خود را برای انتشار پاسخ احتمالی ایشان اعلام می‌دارد. کودتا؛ توهم یا واقعیت**

کودتا، اصطلاحی است که بسیاری از افراد در خصوص حوادث مردادماه سال ۱۳۳۲ مورد استفاده قرار می‌دهند. اما شاید بتوان کاربرد این واژه در ارتباط با آن حوادث را مصداق ربّ شهره لا أصل لها (چه بسیار امر مشهوری که

اساسی ندارد) دانست. نگارنده در این نوشته در پی اثبات این امر است که اساساً بکارگیری واژه کودتا در خصوص واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اشتباه است و به هیچوجه کودتایی در این روز تحقق پیدا نکرده است و آنچه در این روز واقع شده، اعمال اختیارات قانونی مبتنی بر میثاق ملی آن زمان یعنی قانون اساسی مشروطه می‌باشد. این نوشته در پی تطهیر و یا تقبیح کسی نیست که اینک در تحلیل هنجاری نیز نمی‌باشد بلکه صرفاً بحثی حقوقی مورد نظر است. برای اثبات عدم تحقق کودتا بایستی به مقدمات زیر توجه نمود:

**مقدمه اول**  
کودتا در عرف علوم سیاسی به معنای به دست آوردن قدرت به صورت غیرقانونی از طریق قوای نظامی است. بنا بر این تعریف، جهت تحقق کودتا در یک کشور دو مولفه مهم مورد نیاز است؛ ۱. نیروی نظامی ۲. غیرقانونی بودن (نامشروع بودن) استفاده از نیروی نظامی. اگر یکی از این دو رکن متزلزل باشد، نمی‌توان اقدام انجام گرفته را کودتا تلقی نمود. برای تقریب اذهان خوانندگان به دو مثال اشاره می‌شود:

مثال اول. اولین رئیس جمهور ایران آقای سید ابوالحسن بنی‌صدر در نوشته‌ها و گفته‌های خود تأکید دارد که بر اثر یک کودتا در خرداد ماه ۱۳۶۰ از ریاست جمهوری خلع شده است و حکومت‌های بعد از ایشان حکومت‌های مشروعی نیستند چرا که اساساً حکومت کودتا مشروعیت ندارد. با توجه به مقدمه اول باطل بودن ادعای ایشان براحته قابل فهم است چرا که خلع ایشان توسط مجلس شورای اسلامی و در مکانیزمی قانونی صورت گرفته بود و استعمال واژه کودتا در این مورد، استعمالی غلط است. مثال دوم. برخی معترضان به انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ به دولت دکتر احمدی نژاد، دولت کودتا اطلاق نمودند. این اطلاق هم مانند کلام رئیس جمهور اسبق ایران اشتباه است چرا که در وقایع سال ۸۸ هرچند از نیروی نظامی استفاده شد اما این استفاده برای به دست آوردن نامشروع قدرت نبود چرا که در انتخابات تمامی مکانیزم‌های قانونی اخذ رأی و شمارش و اعتراض رعایت گردید و استفاده از نیروی نظامی جهت حفظ قدرت مشروع مبتنی بر

قانون اساسی، کودتا محسوب نمی‌شود. حتی تخلف برخی از نیروها در برخورد با معترضین هم باعث تغییر عنوان حکومت و دولت نمی‌شود؛ حفظ قدرت مشروع از طرق غیرقانونی نیز کودتا محسوب نمی‌گردد. کودتا یعنی به دست آوردن قدرت به شیوه غیرقانونی از طریق نیروی نظامی.

**مقدمه دوم**  
در روز ۲۸ مرداد از نیروی نظامی و خشونت استفاده شده است اما آیا این امر، برای اقدامی غیرقانونی بوده است یا اختیاراتی قانونی با خشونت همراه شده است؟ برای فهم قانونی یا غیرقانونی بودن، بایستی بررسی کرد که براساس قانون اساسی مشروطه، رفتارهای شاه در برخورد با دکتر مصدق غیرقانونی بوده است یا خیر؟ در قانون اساسی مشروطه، عزل و نصب نخست وزیر از اختیارات شاه محسوب می‌شد. به مرور عرف و رویه‌ای شکل گرفت و یک قید به این اختیار و صلاحیت قانونی شاه وارد کرد و پیش‌شرط اعمال اختیار قانونی شاه را، «رأی تمایل مجلس» دانست بنابراین شاه شخصی را به نخست وزیری منصوب نمی‌کرد مگر فردی که مجلس به وی به عنوان نخست وزیر، رأی تمایل داده باشد. نتیجه آنکه اختیار قانونی شاه نه براساس قانون که براساس عرف و رویه، مقید به رأی‌گیری در مجلس شورای ملی بود. این قید تحمیلی از سوی عرف و رویه، منوط به وجود مجلس بود یعنی باید مجلسی وجود داشته باشد تا رأی تمایل بدهد اگر به هر علتی مجلسی وجود نداشته باشد و حیات مجلس با نوعی فترت مواجه می‌شد، قید اخیر (رأی تمایل مجلس) سالبه به انتفاء موضوع بود و اختیار قانونی شاه بدون نیاز به رأی تمایل مجلس، اعمال می‌گردید که اینک در فاصله سال‌های ۱۲۹۳ تا ۱۲۹۹ که سه دوره در ایران مجلس وجود نداشت، احمد شاه مستقیماً به نصب نخست وزیر اقدام نمود و این اقدام به هیچوجه غیرقانونی تلقی نشد.



مقدمه سوم  
 آیا در ۲۸ مرداد، کشور دارای مجلس بود یا خیر؟ مجلس دوره هفدهم از ابتدا ناقص متولد و تشکیل شد چرا که دولت دکتر مصدق با تصویب نامه هیأت دولت، در اردیبهشت سال ۱۳۳۲ برگزاری انتخابات را در ۳۳ حوزه متوقف نمود و از انتخاب شدن ۵۵ نماینده (صرفنظر از هر نوع دلیل و توجیهی) در این حوزه‌ها، جلوگیری کرد. با استعفای یک نماینده دیگر، عملاً مجلسی که قرار بود با ۱۳۶ نماینده تشکیل شود با ۷۹ نماینده شروع به کار کرد که در این بین اکثریت ایشان (۵۲ نفر) از طرفداران دکتر مصدق بودند و این اکثریت در روزهای پایانی تیرماه از سمت نمایندگی استعفا دادند تا مسیر برگزاری فرماندوم انحلال مجلس، تسهیل گردد.  
 به هر دلیلی و با هر انگیزه و هدفی، دکتر مصدق در ۲۲ تیرماه سال ۱۳۳۲، زمان‌بندی خود را برای برگزاری انتخابات اعلام نمود: ۱۲ مرداد در تهران و ۱۹ مرداد در شهرستان‌ها. این تصمیم با مخالفت برخی یاران دکتر مصدق و مخالفت شدید آیت الله کاشانی و اقلیت همراهی ایشان در مجلس مواجه شد بنحوی که آیت الله کاشانی فتوی به تحریم فرماندوم جهت انحلال مجلس را صادر کرد و هشت نماینده علیه هیأت وزیران به دلیل برگزاری فرماندوم برای انحلال مجلس و هزینه‌های غیرقانونی آن به دادستان تهران اعلام جرم کردند. علیرغم این مخالفت‌ها، انتخابات برگزار شد و نتیجه انتخابات در روز ۲۲ مرداد از رادیو ایران پخش شد. بنابراین مجلس در روز ۲۲ مرداد منحل شد. با انحلال مجلس، دست پهلوی دوم جهت عزل دکتر مصدق و نصب سرلشگر زاهدی باز شد چرا که تنها مانع «فقدان رأی تمایل مجلس» بود که این مانع با انحلال مجلس دیگر وجود نداشت بنابراین اختیار قانونی شاه، بدون مانع می‌توانست جریان پیدا کند که جریان هم پیدا کرد. دستور عزل دکتر مصدق از سوی شاه در ۲۳ مرداد سال ۱۳۳۲ صادر شد و این عزل در ۲۴ مرداد توسط سرهنگ نصیری به ایشان ابلاغ گردید. در برابر دستور شاه، دکتر مصدق رسیدی را تحویل می‌دهد و در آن تصریح می‌کند: «ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دستخط مبارک به اینجانب رسید دکتر محمد مصدق» بنابراین دستور شاه هم صادر شد و

هم ابلاغ گردید. اتفاقاً در جلسات دادگاه، دکتر مصدق بر این نکته تأکید می‌کند که دستخط رسید و وی در برابر فرمان عزل تمکین کرده است. با ابلاغ عزل به ایشان، دیگر دکتر مصدق بعد از ۲۵ مرداد نخست وزیر قانونی کشور نبوده است بنابراین یکی از دو رکن کودتا منتفی است چرا که هیچ اقدام غیرقانونی صورت نپذیرفته است؛ دکتر مصدق بصورت قانونی عزل و سرلشگر زاهدی بصورت قانونی به نخست وزیری منصوب گردید. نگارنده با اتفاقات بعدی این داستان کاری ندارد؛ چرا دولت در صبح روز ۲۵ مرداد اصرار کرد که نصیری در صدد کودتاست؟ چرا بعد از ابلاغ فرمان شاه و تمکین نخست وزیر، این اتهام زده شد؟ آیا نظر دکتر مصدق تغییر کرد و یا انگیزه دیگری داشت؟ چرا دکتر مصدق طرفداران خود حتی هیأت دولت را از این فرمان آگاه نکرد؟ این سؤالات و دهها سؤال دیگر به تحلیل اتفاقات تیرماه و مردادماه سال ۱۳۳۲ بازگشت دارد که تحلیلی سیاسی-اجتماعی است و نگارنده هیچ تخصصی در آن زمینه ندارد و اساتید و کارشناسان بایستی در این موضوع اظهارنظر فرمایند. آنچه در این بین از نظر قانونی

روشن است، وجود اختیار قانونی شاه و عدم تحقق ارکان کودتا از نظر قانون اساسی است. استفاده بعدی از نیروی نظامی یا خشونت، هیچ تأثیری در این واقعیت حقوقی و تاریخی ندارد که بعد از ۲۵ مرداد، دیگر دکتر مصدق نخست وزیر ایران نبود بلکه سرلشگر زاهدی نخست وزیر ایران بوده است بنابراین در ۲۸ مرداد هیچ کودتایی تحقق پیدا نکرده است و اطلاق عبارت «کودتا» به وقایع ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، اشتباه می‌باشد

برگرفته از تارنمای زیتون

من به عنوان نخست وزیر ایران به همه اعلام می‌کنم که وظیفه حکومت یک کشور به بهشت بردن مردم نیست.

وظیفه حکومت استفاده صحیح از منابع کشور جهت ایجاد بهترین رفاهیات برای شهروندان است در واقع دولت کارگر و ملت کارفرما است. ما وظیفه نداریم به اجبار به مردم امور سیاسی و مذهبی را تحمیل کنیم. ما فقط آنجایی که نظم و قانون رعایت نشود حق مداخله داریم. برخی از روحانیون از من می‌خواهند حجاب اجباری برقرار کنم و کاپاره‌ها را ببندم. من هرگز چنین کاری نخواهم کرد انسان آزاد است و حق انتخاب دارد و هر کس هم نزد خدا خودش پاسخگو اعمالش خواهد بود و معتقدم انجام چنین اموری عواقبی بدتر خواهد داشت.

دکتر مصدق



# گریزی بر قانون

امیر حسین اکبرنیا

نمایندگان، موجب دوری مردم از نمایندگان می‌شود و تأثیر مردم در قانونگذاری را کاهش می‌دهد که می‌تواند منجر به فاصله گرفتن مردم از حکومت شود. وقتی مردم احساس کنند نقشی در قانونگذاری و تعیین سرنوشت خود ندارند، به قانون کم‌توجهی کرده و آن را رعایت نخواهند کرد. وقتی قانون‌های تصویب‌شده کاملاً مخالف با نظر اکثریت جامعه باشد، حتی در مقابل آن طغیان هم خواهد شد.

## پویایی قانون:

همان‌طور که گفتیم، در دموکراسی‌ها قوانین براساس رأی و نظر مردم و از طریق اصل نمایندگی تصویب می‌شوند. از این جهت متناسب با فرهنگ و شرایط هر زمان تغییر خواهند کرد. پویایی قوانین از مهم‌ترین ارکان دموکراسی‌های امروزی است. قانون اساسی ایالات متحده از زمان انتشارش در ۱۷۸۸ تاکنون، ۲۷ تغییر اساسی و بسیاری تغییرات جزئی داشته‌است. علاوه‌براین هر ایالت قوانین مخصوص به خودش را دارد که همین امر موجب افزایش آزادی‌های مدنی در این کشور و حاکمیت قانون شده‌است. البته این بحث فعلی ما نیست و اگر دوست داشتید خودتان می‌توانید بعداً راجع به سیستم فدرالیسم آمریکا بخوانید. فعلاً نکته این است که قانون نه مقدس است و نه تغییرناپذیر، بنابه فرهنگ و به اقتضای زمان تغییر می‌کند تا منطبق بر احوال و نیازهای مردم آن زمان باشد. قانون قبول‌شده توسط نسل‌های پیشین لزوماً نمی‌تواند رضایت نسل‌های جدید را نیز جلب کند. قانونی که نتواند نیازهای جامعه را برآورده کند به ناچار نقض خواهد شد.

مقبولیت بین مردم است. (اینجا منظور از مشروعیت، Legitimacy یا اعتبار و ارزش است؛ نه مشروعیت دینی.) در گذشته، شاهان و فرمانروایان یا خود را خدا خوانده و حکومت را حق ناشی از قدرت خود می‌دانستند؛ مانند فرعون‌های مصر، یا حکومت را حق خدا می‌دانستند که به صورت مستقیم به آن‌ها واگذار شده؛ مانند شاهان ساسانی یا داریوش (در اساطیر ایرانی، شاهان ایران باستان اصطلاحاً «فره ایزدی» داشتند که به معنی فروغ الهی بود و به آنان حق حکومت کردن بر مردم را می‌داد.) و یا خود را نماینده غیرمستقیم خدا می‌دانستند؛ مانند دولت اسلامی عراق و شام.

اما در دنیای مدرن، مشروعیت از طریق اعتماد عمومی به دولت و رضایت از قانون اساسی ایجاد می‌شود. این امر از طریق سنجه‌های مختلفی مانند میزان مشارکت در انتخابات، نظرسنجی‌های نهادهای آمارگیری مستقل، تعامل اجتماعی و... سنجیده می‌شود. بنابراین تنها کسی حق حکومت دارد که مردم او را انتخاب کرده باشند. همچنین مردم می‌توانند از شخص یا نظامی که پیش‌تر انتخاب شده، سلب اعتماد کنند. دولتی که انتخاب اکثریت مردم نباشد فاقد مشروعیت است.

## اصل نمایندگی:

در دموکراسی و جمهوری‌های امروزی، امکان احضار مردم برای همه‌پرسی در تمام مسائل و زمان‌ها وجود ندارد. به همین دلیل افرادی با گرفتن رأی اعتماد از مردم، به عنوان نماینده آن‌ها در مجلسی حضور پیدا کرده و با وکالتی که مردم از طریق رأی خود به آن‌ها داده‌اند، به دفاع از حقوق آنان و رساندن صدایشان به حاکمیت می‌پردازند. مجلس عوام در بریتانیا یا مجلس سنا در ایالات متحده چنین کارکردی دارند.

دست‌کاری در ترکیب مجلس و سعی در ایجاد دخالت در فرآیند انتخاب

## نشریه دانشجویی

«دردانشکده»، نشریه انجمن علمی-دانشجویی دانشکده مهندسی شیمی و نفت دانشگاه صنعتی شریف

به بهانه سالگرد حادثه مهسا ژینا امینی، نگاهی خواهیم داشت به مفهوم قانون، کارکرد آن و دلایلی که موجب خروش ملتی بزرگ پس از فوت دختر ایران شد.

ماکس وبر می‌گوید: «مشخصه دولت، داشتن حق انحصاری برای اعمال خشونت در جامعه است.» طبق نظریه «دولت به مثابه ابزار» و در دیدگاه هابز، دولت وسیله‌ای است که انسان‌ها برای راحت‌شدن زندگی خویش آن را اختراع کرده‌اند؛ به عبارتی مردم به صورت نانوشته توافق کرده‌اند جهت دستیابی به منافع مشترک (مانند امنیت، رفاه و...)، از برخی آزادی‌های خود چشم‌پوشند. هدایت مردم به سمت این منافع به دولت واگذار شده و دولت جهت تضمین حرکت در مسیر تعیین‌شده، فرمان‌هایی را در قالب قانون اعلام می‌دارد تا همه از آن تبعیت کنند. افرادی را که دچار انحراف می‌شوند هم از طریق قانون تنبیه می‌کند.

اما آیا این بدین معناست که مردم ملزم به اطاعت از تمام قوانین ابلاغ‌شده توسط دولت هستند؟ آیا تمام قوانین همواره صحیح‌اند؟ چگونه می‌توان به قانونی اعتراض کرد؟ بوروکراسی جمهوری‌اسلامی چقدر ظرفیت اعتراض قانونی را دارد؟ (متأسفانه اگر به این سوال پاسخ بدهیم نشریه‌مان توقیف خواهد شد، بنابراین پاسخ این سوال به عهده خودتان. اما راجع به باقی سوالات صحبتی خواهیم داشت.)

## مشروعیت از طریق مردم:

مهم‌ترین اصل در جوامع امروزی، مشروعیت حکومت از طریق داشتن

## حق آزادی بیان:

طبق ماده ۱۹ اعلامیه حقوق بشر، «همگان حق آزادی عقیده و بیان دارند. این حق شامل آزادی داشتن عقاید بدون مداخله دیگران است. دریافت و انتشار اطلاعات و عقاید از طریق هر رسانه و بدون توجه به مرزها آزاد می‌باشد.»

آزادی بیان منجر به ایجاد فضای گفت‌وگو بین احزاب و تفکرات مختلف در جامعه می‌شود و از بروز اختلاف نظرهای گسترده و دعوای شدید سیاسی جلوگیری می‌کند. آزادی بیان یعنی هر حزب، گروه و تفکری حق داشته باشد رسانه‌های وابسته به خود را بدون دخالت قدرت حاکم یا دیگر احزاب تاسیس کند و تفکرات خود را از این طریق گسترش دهد، با مردم تعامل داشته باشد و جهت جذب توده‌ها تلاش نماید. همچنین از این

طریق صدای خود را به گوش قدرت برساند و مخالفت یا موافقت خود را با تصمیمات ایشان، بدون ترس از مجازات یا تنبیه اعلام کند. همچنین مردم باید حق برگزاری تظاهرات مسالمت‌آمیز داشته باشند.

دموکراسی‌های امروزه را متغییرهای زیادی تشکیل داده و شامل بوروکراسی پیچیده‌ای می‌شوند. عواملی مانند لزوم تفکیک قوا، اقتصاد فراگیر، همکاری بین‌المللی و... باعث پویاتر شدن جامعه و نزدیکی بیشتر به آرمان دموکراسی می‌شوند که خارج از هدف این متن و سواد نگارنده هستند؛ اما ۴ عاملی که پیش‌تر به آنها اشاره شد نقطه شروع خوبی برای تأمل در وضعیت امروز ما و درک اقتضانات جامعه است. عواملی که فکر می‌کنم در ایران کمتر به آنها

توجه شده و صرفاً به صورت ظاهری حفظ می‌شوند. البته بین دموکراسی و جمهوری تفاوت‌هایی وجود دارد که در این متن، با فرض آرمانی بودن دموکراسی، از این تفاوت‌ها چشم‌پوشی کرده‌ام.

در نهایت، حق قانونگذاری و حکومت فقط و فقط به عهده مردم است. نظام یا حکومتی که زمانی مورد قبول مردم واقع شده، اما مشروعیت خود را از دست داده است نمی‌تواند نماینده ملت در جامعه جهانی باشد یا بر آنها حکم براند. حکومتی که از مردم خود فاصله بگیرد یا مقابل آنها بایستد، محکوم به نابودی است. هیچ تیر و تفنگی توانایی مقابله با خواست مردم را نداشته و نخواهد داشت. امید است که از سرنوشت جباران تاریخ درس بگیریم...



# قزل حصار یا قزل أخدود



## سعید ماسوری زندانی سیاسی

و پابندشان کرده و به سلول‌های انفرادی آن طرفتر انداختند... در عین خونریزی...

اینها حتی اگر برای به تأخیر انداختن حکم اعدامشان به ما زندانیان سیاسی حمله کرده و ما را به قتل برسانند، تا پرونده قتل جدید گشوده شود (چیزی که مرسوم است) هیچ ملامتی بر آنها نیست. چرا که تنها راه نجات و یا حداقل به تعویق انداختن اعدامشان همین است جایی که هیچ مرجع تظلم‌خواهی وجود ندارد و اعدامها تنها برای سرکوب و ارعاب است و نه موضوعی حقوقی... و نه عدالتی، نه حق دفاعی نه وکیل... همه چیز وحشیانه.

این زندان نمونه کوچکی است برای همان که پیش‌تر گفتم. غیب کردن هر گونه حیات انسانی و کریمانه. ما در زندان آماده کشته شدن هستیم. همان‌طور که جوانانمان در خیابان و این بهای آزادی است و آزادی به بها به چنگ می‌آید و نه به بهانه! فلذا شهربورها و آبانها در راه است.

**مرگ بر فاشیزم دینی  
زنده باد آزادی و دموکراسی**

**سعید ماسوری  
شهريورماه ۱۴۰۲  
قزل حصار**

آدم  
نمایی به نام حیات‌الغیب کمر به غیب و محو کردن هر گونه حیات ایرانی، شرافت و کرامت انسانی بسته تا برای آدمخواری به نام اژه‌ای دم تکان دهد و تکه تانی جلویش بیاندازند و کسری بودجه و پول برای دولت رئیسی را هم با مجاله کردن و له کردن زندانیان بی‌دفاع که فریادشان به جایی نمی‌رسد، تأمین کنند (فروش زندان رجایی شهر هم به همین دلیل بود)... تفو بر تو ای آدم نما، تفو... ولی اینها اگر گمان می‌کنند که از خشم و کین مردم ایران در امان هستند زهی خیال باطل، مردم ایران پیر و جوان، دختر و پسر، معلم و کارگر و دانشجو و بازنشسته مترصد فرصت هستند. شهربور نشود، مهر. مهر. نشد آبان.

شما را گریزی نیست... شهربورها در راه است...

اگر بخواهم از جنایاتی که در این زندان واقع می‌شود بنویسم، برای هیچ عقل سلیم و حتی هموطنان خودمان که فعلاً پایشان به زندان نرسیده، باور کردنی نیست.

همین الان در سلول‌های بغل جوانانی چند نفره در پشت درهای آهنی و دیوارهای بتونی در انتظار اعدام به سر می‌برند و حتی دیشب که چند نفر را خونین و مالین به بهداری بردند، دستور آمده بود که به آنها رسیدگی نشود حتی در حد پانسما و صدغفونی کردن آنها. تنها دست‌بند

### بعد از ۲۲ سال زندان به گمانم

بدترین شرایط و جنایات حکومت در زندانها را دیده و تجربه کرده‌ام، غافل از آن که سیاه چالی مثل قزل‌حصار را که بهتر است قزل آخدود نامیده شود را تاکنون ندیده بودم.

آخدود به معنای گودال جایی بود که بندگان خدا را در آن می‌ریختند و زنده زنده می‌سوزاندند.

آنقدر تراکم جمعیتی که در گودالها می‌ریختند زیاد بود که مادر و فرزند و پیر و جوان بر هم تلنبار شده و در آتش جنایتکاران می‌سوختنند و جرمشان جز بی‌گناهی چیزی نبود (وَمَا تَقْمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ).

قزل‌حصار سیاه چاله‌ای است که به اراده ولی‌فقیه و با حلقه بگوشی جنایتکاری مثل اژه‌ای مردم این خاک را از پیر و جوان به داخل آن می‌ریزند و در آتش جنایت خود می‌سوزانند.

کمترین امکان تغذیه‌ای، بهداشتی، درمانی و حتی جای نیم متری برای نشستن هم وجود ندارد. در اتاقی تقریباً ۹ متری، ۱۶-۱۵ نفر را ریخته که حق کمترین اعتراضی را هم ندارند. نه آب، نه غذا، نه تن پوش شایسته انسانی. هیچ و هیچ چیز به زندانیان نمی‌دهند تا حدی که پرسنل زندان حتی از جا و غذای خود صرف‌نظر کرده آن را هم به زندانیان می‌دهند چرا که

# انسان باشیم

ابر، می آید سر تا پا ایثار و نثار  
سینه ریزش را می بخشد بر شالیزار

رود، می گیرد تا سبزه بخندد شاداب  
آب، می خواهد جاری کند از چوب، گلاب!

خاک، می کوشد، تا دانه نماید پرواز!  
باد، می رقصد تا غنچه بخواند آواز!

مرغ، می خواند تا سنگ نباشد دلتنگ  
مهر می خواهد تا لعل بسازد از سنگ!

تاک، صد بوسه ز خورشید رباید از دور  
تا که صد خوشه چو خورشید برآرد انگور!

سرو، نیلوفر نشکفته نوحاسته را  
می دهد یاری کز شاخه بیاید بالا!

سرخوشانند، ستایشگر خورشید و زمین  
همه مهر است و محبت نه جدال است و نه کین.

اشک می جوشد در چشمه چشم ناگاه  
بغض می پیچد در سینه سوزانم، آه!

پس چرا ما نتوانیم که این سان باشیم؟  
به خود آییم و بخواهیم که:

انسان باشیم!

فریدون مشیری

دانه می چید کبوتر،  
به سرافشانی بید  
لانه می ساخت پرستو،  
به تماشا خورشید

صبح، از برج سپیداران، می آمد باز  
روز، با شادی گنجشکان، می شد آغاز.

نغمه سازان سرایرده دستان و نوا  
روی این سبزه گسترده سرایرده رها.

دشت، همچون پر پروانه پُر از نقش و نگار  
پَرزنان هر سو پرواه رنگین بهار.

هست و من یافته ام در همه ذرات، بسی  
روح شیدای کسی، نور و نسیم نفسی!

می دمد در همه، این روح نوازشگر پاک  
می وزد بر همه، این نور و نسیم از دل خاک!

چشم اگر هست به پیدا و به ناپیدا باز  
نیک بیند که چه غوغاست در این چشم انداز:

مهر، چون مادر، می تابد، سرشاز از مهر  
نور می بارد از آینه پاک سپهر

می تپد گرم، هم آواز زمان، قلب زمین  
موج موسیقی رویش! چه خوش افکنده طنین،



هستی " فروبستن افق‌ها را بر نمی‌تابد

هنر " به زندان استبداد نمی‌ماند، گر چه هنرمند به زندان باشد.

قلم " غلام حلقه بگوش استبداد نمی‌شود، گر چه نویسنده به زنجیر باشد.

و " آزادی " از جنس حباب و پوک و پکر نیست که بازیچه‌ی پیران بهت شود

به صلیب و دار و رسن در نمی‌آید آزادی، گر چه پیام آور آزادی بر دار شود

پروا مکن

راه اندک اندک هموار می‌شود.

هستی، گشوده به سوی آزادیست

علی طهماسبی

# سیاست خارجی باید مبتنی بر اصول اخلاقی باشد

خارجی‌مان سخن گفته‌ام. اما اگر قرار است که این اهداف، علت وجودی و معنای مشترکی داشته باشند، و اگر قرار است که با یکدیگر ارتباطی منطقی داشته باشند، در این صورت این اهداف باید از چیز دیگری هم بهره‌مند شوند، چیزی که آن را «روح سیاست خارجی» می‌خوانم. درست همان‌طور که یک کشور باید به روح خاص خود، ایده‌ی خاص خود و هویت معنوی خاص خود مزین باشد، سیاست خارجی‌اش هم باید روح، ایده و هویت معنوی خاص خود را داشته باشد.

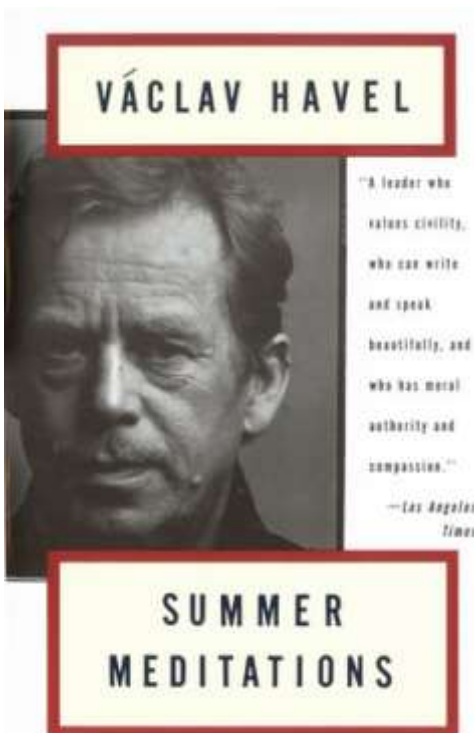


هر چیز دیگری باید مبتنی بر این روح بنیادین باشد. همین روح است که سیما یا سبک سیاست خارجی را تعیین می‌کند...  
روح سیاست خارجی ما چیست و چه باید باشد؟  
رئوس کلی آن را باید در جنبش مقاومت بیست سال گذشته، و در تأکیدمان بر حقوق بشر و مبارزه‌ی خشونت‌پرهیز برای رعایت این حقوق جست.

آری، سیاست‌های ما — داخلی و خارجی — هرگز نباید مبتنی بر ایدئولوژی باشد؛ این سیاست‌ها باید بر ایده‌ها، و از همه مهم‌تر ایده‌ی مدرن حقوق بشر، متکی باشد.  
آزادی فرد، برابری، حقوق مدنی عام (از جمله حق مالکیت خصوصی)، قانون‌مداری، نظام سیاسی دموکراتیک، خودگردانی محلی، تفکیک قوای مقننه، مجریه و قضائیه، احیای جامعه‌ی مدنی — همه‌ی اینها مبتنی بر ایده‌ی حقوق بشر و ثمره‌ی آنانند.

حقوق بشر، جهان‌شمول و تفکیک‌ناپذیر است. آزادی انسان هم تفکیک‌ناپذیر است؛ اگر یک نفر در دنیا از آزادی محروم شود همه‌ی آدمیان، به طور غیرمستقیم، از آزادی محروم شده‌اند. به همین دلیل است که نمی‌توانیم در برابر شر یا خشونت ساکت بمانیم؛ سکوت صرفاً به شر و خشونت دامن می‌زند.

به زبان انگلیسی، آن را «اثری خارق‌العاده، به قلم انسانی خارق‌العاده، در زمانی خارق‌العاده» دانسته است. [مترجم]



بی‌تردید معاهدات، نوآوری‌های بین‌المللی، و اقدامات خاص ما در سیاست خارجی و دیپلماسی همگی باید اهدافی وحدت‌بخش داشته باشند.

من بیشتر درباره‌ی اهداف سیاست

## The Guardian

واتسلاو هاول می‌گفت: «تجربه‌ی یک نظام تمامیت‌خواه کمونیست، یک چیز را کاملاً آشکار می‌کند...: اینکه پیش‌شرط هر چیز سیاسی‌ای، اخلاقی است. سیاست واقعاً باید عمل کردن به اصول اخلاقی باشد... این یعنی اتخاذ موضعی اخلاقی نه به خاطر اهداف عملی و به امید حصول نتایجی سیاسی، بلکه [صرفاً] به خاطر پایبندی به اصول اخلاقی.»

او می‌پرسید: «آیا چشم‌انداز آینده‌ی بهتر، مبتنی بر چیزی مثل جامعه‌ی بین‌المللی لبریزگانی نیست که با نادیده گرفتن مرزهای میان کشورها، نظام‌های سیاسی، و بلوک‌های قدرت، و تن ندادن به بازی سیاست سنتی، و در سر نپروراندن سودای کسب مقام و منصب، خواهند کوشید تا وجدان انسان — پدیده‌ی دست‌مایه‌ی استهزای شدید تکنیسین‌های قدرت — را به نیروی سیاسی واقعی تبدیل کنند؟»

آنچه در ادامه می‌خوانید، بخشی از **تأملات تابستانی**، اولین کتابی است که هاول نه به‌عنوان روشنفکری دگراندیش بلکه در مقام نخستین رئیس‌جمهور چکسلواکی پساکمونیست نوشت. او در جای‌جای این کتاب بر نقش مهم «اخلاق» در باب «سیاست» تأکید می‌کند. در باب اهمیت این کتاب، که ثمره‌ی تعطیلاتی ده‌روزه در تابستان پرتلاطم سال ۱۹۹۱ است، همین بس که پل ویلسون، مترجم بسیاری از آثار هاول

چکسلواکی از سیاست تسلیم شدن و تن دادن به شر خاطرهای تلخی دارد؛ در آن زمان، این سیاست سبب شد که کشورمان از بین برود. [1] بنابراین، تصادفی نیست که ما به تفکیک‌ناپذیری آزادی‌همه‌ی انسان‌ها فوق‌العاده حساس‌ایم. ما [پس از تجاوز عراق به خاک کویت] واحدهای نظامی خود را به خلیج فارس فرستادیم - نه به این علت که می‌خواستیم برای آمریکایی‌ها خودشیرینی کنیم بلکه چون می‌خواستیم بار دیگر بر حمایت خود از این اصل تأکید کنیم.

مسلماً احترام به جهان‌شمولی حقوق بشر و حقوق مدنی، و تفکیک‌ناپذیری و سلب‌نشده‌ی بودن این حقوق تنها در صورتی امکان‌پذیر است که هرکس - دست‌کم در معنای فلسفی - بفهمد که «نسبت به کل دنیا مسئول است» و باید همان‌طور رفتار کند که همه باید رفتار کنند، حتی اگر همه آن‌طور رفتار نکنند.

این احساس مسئولیت برخاسته از درک فرامین اخلاقی مشخصی است که آدمی را وامی‌دارد تا از افق منافع شخصی خود فراتر رود و آماده باشد تا در هر لحظه از خیر مشترک دفاع کند، و حتی در این راه متحمل درد و رنج شود. درست همان‌طور که «مخالفت» ما [با رژیم کمونیست] مبتنی بر این پایه و اساس اخلاقی بود، روح سیاست خارجی ما نیز باید متکی بر همین مبنای اخلاقی باشد و بر همین پایه و اساس استوار شود و استمرار یابد.

به عبارت دیگر، سیاست خارجی نباید خودخواهانه، بی‌ملاحظه، به شکل نسنجیده‌ای عمل‌گرایانه، معطوف به پیشبرد غیراخلاقی و غیرمسئولانه‌ی منافع کشور خودمان، و به زبان دیگران باشد. سیاست خارجی باید سیاستی باشد که منافع خودمان را بخش جدایی‌ناپذیری از منافع مشترک [جهانیان] بشمارد، و همیشه، حتی وقتی پای منافع آنی در میان نیست، ما را به مشارکت [در عرصه‌ی بین‌المللی] تشویق کند. بنابراین، سیاست خارجی باید مبتنی بر «مسئولیتی متعالی‌تر» باشد و با نگرشی جامع به دنیا و خطرات جهانی بنگرد؛ سیاستی انسانی، خردمندانه، حساس و آبرومندانه.

این مسئولیت متعالی‌تر به هیچ‌وجه به این معنا نیست که به شیوه‌ای خودبزرگ‌پندارانه احساس می‌کنیم که ما چک‌ها و اسلواک‌ها از بقیه بهتریم،

یا می‌توانیم به دیگران نشان دهیم که باید چه کار کنند، یا اینکه پاسخ همه‌ی پرسش‌ها را می‌دانیم. بر عکس، فروتنی و متانت از جمله ویژگی‌های چنین سیاستی است - یعنی همان صفات همیشه توأم با مسئولیت‌پذیری واقعی. تدبیر، خویشتن‌داری، فهم واقعیت، درک دیگران، و توانایی ارزیابی‌های واقع‌گرایانه - این صفات مستقیماً از همین روح سرچشمه می‌گیرند.

بی‌تردید روشن‌فکری دگراندیش که در اتاق مطالعه‌اش درباره‌ی سرنوشت و آینده‌ی دنیا نظریه‌پردازی می‌کند، فرصت‌ها، موقعیت و آزادی‌ای دارد متفاوت از سیاستمداری که با واقعیت‌های اجتماعی پیچیده‌ی زمان و مکانی خاص دست‌وپنجه نرم می‌کند و دائماً با ملاحظات بفرنج و متضاد آن زمان و مکان کلنجار می‌رود. اما کسی که به ارزش‌ها ایمان راسخ دارد و برای آنها مبارزه می‌کند، و کسی که می‌داند به هیچ‌وجه نمی‌تواند به این ارزش‌ها خیانت کند، معمولاً می‌تواند بفهمد که در هنگام عملی‌کردن آرمان‌هایش چقدر باید کوتاه بیاید و چه وقت باید از مخاطره‌جویی بپرهیزد.

در اغلب موارد می‌توان یکی دو قدم از دیگران جلوتر بود. برای مثال، وقتی من دلایلی لاما را به چکسلواکی دعوت کردم و به نخستین رهبر یک کشور که با او دیدار کرده تبدیل شدم، بسیاری از سیاستمداران عمل‌گراتر به من هشدار دادند که چین عصبانی خواهد شد. با وجود این، چین نه به نشانه‌ی تلافی به ما حمله کرد و نه هیچ‌یک از قراردادهای لغو کرد. اما بعد از آن، سران بسیاری از دیگر کشورها نیز با دلایلی لاما دیدار کردند. بی‌تردید کاری که انجام دادم تا حدی مخاطره‌آمیز بود اما احساس می‌کردم که این کار به‌طور کلی خوب است، و بنابراین خطر را به جان خریدم. به همین ترتیب، عمل‌گرایان ادعا می‌کردند که برقراری روابط با بوریس یلتسین به مصلحت ما نیست. سفر او به چکسلواکی در ماه مه ۱۹۹۱ اولین سفر رسمی‌اش به‌عنوان رهبر کشور به خارج از اتحاد جماهیر شوروی بود، و دنیا هنوز با دیده‌ی تردید به او می‌نگریست. در این مورد هم رعایت ضوابط اخلاقی در نهایت مؤثر واقع شد.

از طرف دیگر، معمولاً خوب نیست که خیلی جلوتر از دیگران باشیم. آری، چنین کاری آدمی را بلندآوازه می‌کند

اما خطرش می‌تواند بسیار بیشتر از اهمیت واقعی حسن‌نیت‌مان باشد. افزون بر این، چنین وضعیتی ممکن است به آسانی بین ما و دیگران فاصله بیندازد، و در نتیجه دیگر نتوانیم تأثیر مثبتی بر آنها بگذاریم.

پیش از هر اقدامی باید دید که آیا این کار مشوق و الهام‌بخش دیگران خواهد بود یا اینکه نوعی تظاهر به شجاعت و بازی کردن با سرنوشت شمرده خواهد شد و در نتیجه فقط مقاومت شرکایمان را برخواهد انگیخت. اما توانایی چنین ارزیابی و قضاوتی نه تنها در انحصار عمل‌گرایان حسابگر بی‌تفاوت نیست بلکه آنها معمولاً از چنین ظرفیتی بی‌بهره‌اند. چنین قابلیتی صرفاً یکی از دیگر جلوه‌های همان مسئولیت اخلاقی‌ای است که از آن سخن می‌گویم.

به عبارت دیگر، سنجیده عمل کردن نه به معنای بی‌اعتنایی به اصول اخلاقی بلکه به معنای توجه و پایبندی و حتی تکیه بر اصول اخلاقی است زیرا سنجیده عمل کردن و اعتنا به اصول اخلاقی منشأ واحدی دارند - تفکر مسئولانه، توجه، و گفت‌وگو با وجدان خود.

گاهی مردم می‌گویند که من در زمینه‌ی سیاست خارجی بیش از حد آرمان‌خواه، خیال‌باف، فیلسوف، شاعر و آرمان‌شهر‌باورم. نمی‌خواهم تصورات یا احساسات دیگران درباره‌ی خودم را انکار کنم. فقط می‌خواهم بگویم که اگر امروز چکسلواکی در دنیا احترام و آبروی دارد، یکی از علل آن عبارت است از پایبندی به ضوابط اخلاقی و انسانی در نحوه‌ی براندازی کمونیسم در این‌جا، و سمت‌وسوی اخلاقی سیاست خارجی‌مان.

آیا این احترام دوام خواهد آورد، یا اینکه به‌زودی در اثر ناتوانی از سر و سامان دادن به امور داخلی‌مان از دست خواهد رفت؟

برگردان: عرفان ثابتی

[1] تن دادن بریتانیا و فرانسه به خواسته‌های هیتلر به امضای «توافق‌نامه‌ی مونیخ» (در ۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸) و الحاق بخش‌هایی از چکسلواکی به خاک آلمان انجامید. طولی نکشید که بخش‌های دیگری از چکسلواکی هم از آن جدا شد. [م.]

# ابوالحسن ابتهاج؛ بنیان‌گذار بودجه‌ی نوین

## و برنامه‌ریزی در ایران



فرهنگی مدرن در ایران  
پیشگامان

به او [شاه] گفتم که من آمده‌ام موی دماغ کسانی باشم که قصد دارند درآمد نفت را تلف کنند و با همه‌ی قوا و در هر موقعیتی که باشم با آنها خواهم جنگید. درآمد نفت باید صرف عمران این مملکت شود و حق نیست که این فرصت خداداد با ندانم‌کاری‌ها و بی‌مسئولیتی‌ها از بین برود. شاه در جواب من گفت که برای شما دو کار در نظر گرفته بودیم: یکی شرکت نفت و دیگری سازمان برنامه. نفت را درهرحال خارجی‌ها اداره خواهند کرد؛ بنابراین، بهتر است به سازمان برنامه بروید. گفتم اعلیحضرت من هیچ‌وقت فراموش نکرده‌ام یا چه طرز زنده‌ای از بانک ملی برکنار شدم. با من بدتر از یک خانه‌شاگرد رفتار کردید. من همان ابتهاج هستم و عوض نشده‌ام. می‌دانید که اوامرتان را کورکورانه اجرا نخواهم کرد. شاه تا پشت گوشش سرخ شد و من ادامه دادم که می‌آیند به عرضتان می‌رسانند که شما شاه هستید پس این آدم چه می‌گوید؟ یک دفعه، ده دفعه بالاخره در اعلیحضرت اثر خواهد کرد؛ آیا فکرش را فرموده‌اید؟ شاه گفت می‌خواهم پول نفت دست کسی باشد که تحت‌نفوذ احدی قرار نگیرد.

ابوالحسن ابتهاج به شاه گفت که برای پذیرش این سمت ده روز وقت می‌خواهد تا وضعیت را بررسی کند و بعد نظرش را بگوید. او در تاریخ شفاهی هاروارد می‌گوید: بعد از تقریباً ده روز رفتم. گفتم که من حاضر قبول کنم اما شرایطی هست: (۱) همان‌که عرض کردم. من دستور نمی‌توانم بگیرم. (۲) یک برنامه‌ای تهیه می‌کنم و می‌دهم به هیئت وزیران. هیئت وزیران هرچور دلشان می‌خواهد اصلاح می‌کنند. بعد می‌دهیم به مجلسین. مجلسین تصویب می‌کنند. بعد از اینکه تصویب شد از این عدول نخواهم کرد - برای خاطر احدی هم عدول نخواهم کرد. این را اجرا می‌کنم.

یازدهم شهریور ۱۳۳۳، بعد از دوره‌ی کودتا و سقوط دولت مصدق، ابوالحسن ابتهاج ریاست سازمان

بود؟ گفتم خوب و آرام بود. گفت من را احضار کرده. حاضرم صد تومان به تو بدهم جای من بروی اتاق ابتهاج. ابتهاج چنین معتقد بود:

مملکتی مانند ایران قادر نیست در ظرف مدت کوتاهی کلیه‌ی احتیاجات خود را تأمین کند و، بنابراین، باید دید مهم‌ترین و ضروری‌ترین کارهایی که می‌توان در مدتی معین با بودجه‌ای معین انجام داد کدام هستند. چون در غیر این صورت دولت دست به کارهایی خواهد زد که ممکن است به‌خودی‌خود مهم باشند، ولی از دید کلی احتیاجات مملکت مفید نبود، بلکه مضر هم باشند.

برای همین استفاده از مهندسان مشاور برای بررسی و اجرای پروژه‌های عمرانی را به‌طور جدی دنبال می‌کرد و می‌کوشید تا برای هر کاری از «مهندسین مشاور صاحب صلاحیت» برای مطالعه‌ی طرح‌ها کمک بگیرد و بی‌مطالعه دست به هیچ کاری نزند.

برای همین: [«سعی کردم تا] بهترین متخصصین ایرانی را هم که در خارج از کشور کار می‌کردند، به هر وسیله‌ای ممکن بود، استخدام کنم و در این راه نسبتاً موفقیت زیاد هم به دست آوردم.»

برنامه را در حالی بر عهده گرفت که به گفته‌ی خودش در آن زمان این سازمان چیزی نبود و «دولت مشغول امضای قرارداد جدید با کنسرسیوم بودند و یک شاهی درآمد نفت در میان نبود. سازمان برنامه هم یک شاهی پول از دولت نمی‌گرفت. به‌حدی وضع بد بود که کارگران معادن راه چالوس چند ماه حقوق نگرفته بودند.»

مشکل فقط پول نبود؛ نیروی انسانی متخصص نیز کم بود و برای همین ابتهاج سعی کرد تا نیروی متخصص پیدا کند. صفی اصفیا را که از دانشکده‌ی پلی‌تکنیک پاریس فارغ‌التحصیل شده بود برای نظارت بر امور فنی و خداداد فرمانفرمائی‌ان را که در دانشگاه پرینستون مشغول تدریس اقتصاد بود برای ریاست دفتر اقتصادی در سازمان برنامه استخدام کرد.

رضا نیازمند که در سازمان برنامه با ابتهاج کار کرده می‌گوید:

برای بهبود مدیریت صنایع تازه دفتر اقتصادی سازمان برنامه را با کمک بنیاد فورد درست کرده بود و خداداد فرمانفرمائی‌ان و ده نفر اقتصاددان را استخدام کرده بود. رئیس آنها خداداد بود. همه مثل سگ از ابتهاج می‌ترسیدند. یادم می‌آید یک روز از اتاق ابتهاج بیرون آمدم و خداداد فرمانفرمائی‌ان را دیدم. گفت نزد ابتهاج بودی؟ گفتم بله. گفت حالش چطور



ابتهاج طی قراردادی با مؤسسه‌ی آمریکایی جرج فرای یک گروه هفت‌نفره را برای مدیریت واحدهای صنعتی استخدام کرده بود، اما کسی نبود تا از خدمات این گروه استفاده کند. رضا نیازمند می‌گوید که ابتهاج از او خواست که سرپرست این گروه باشد. به گفته‌ی نیازمند:

برای اولین بار مردی عصبانی، جدی، مصمم، با قدرت و لایق را دیدم. او با ملایمت موضوع جرج فرای را برایم تشریح کرد و گفت این مملکت از نداشتن مدیریت، خصوصاً در صنعت، رنج می‌برد. من این مؤسسه را آورده‌ام ولی کسی نیست از اینها استفاده کند. تو از این ساعت رئیس ایرانی این اداره و رابط بین شخص من و این گروه هستی.

رضا نیازمند همان کسی است که بعدها سازمان مدیریت صنعتی و سازمان گسترش و نوسازی صنایع را بنیان نهاد و تحولی بزرگ در توسعه‌ی صنایع ایران ایجاد کرد. به گفته‌ی ابتهاج:

فکر مهندس مشاور اصلاً در ایران شناخته نبود. همه‌کس خیال می‌کرد مهندس مشاور با مقاطعه‌کار یکی است. تفاوت اینها را نمی‌دانستند. من به این نتیجه رسیدم، یعنی در اثر مطالعاتی که همین ده‌روزه کردم و قبلاً هم کرده بودم که باید من دو تیم داشته باشم: یکی اکونومیست‌ها، یکی تکنیسین‌ها. به این جهت گفتم دو تا دفتر درست می‌کنم: یکی تکنیک بیورو، یکی اکونومیک بیورو (دفتر فنی و دفتر اقتصادی سازمان برنامه).

ابتهاج می‌گفت هیچ کاری نباید بدون مطالعه شروع شود: [«برای همین هم] تمام ایران به من می‌گفتند که شما چی دارید می‌کنید؟ همه‌اش می‌گویند مطالعه می‌کنید. من وسط این دو دسته گیر کرده بودم. از شاه گرفته تا تمام وکلای مجلس، تمامشان می‌گفتند این‌همه مطالعه آخه، با این آدم هر وقت صحبت می‌کنند می‌گویند مطالعه.»

ولی ابتهاج از اجرای کارهای بدون مطالعه پرهیز می‌کرد و اصرار داشت تا برای هر طرح و پروژه‌ای مطالعه شود. خودش درباره‌ی روش کارش می‌گوید: «می‌خواهم یک اشخاصی را بیاورم بنشینند مطالعه بکنند از لحاظ اقتصادی و از لحاظ فنی. پس از اینکه کارهای فنی‌اش را مطمئن شدم، از لحاظ اقتصادی بینم این کارهایی که داریم

می‌کنیم کار صحیحی است یا نیست. اگر نیست، نمی‌کنم.»

در آن سالها سازمان برنامه فقط مسئول تدوین برنامه نبود، بلکه اجرا و نظارت بر پروژه‌ها را نیز در دست داشت و تمام صنایع دولتی زیر نظر این سازمان بود. ابتهاج در گفت‌وگو با تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد می‌گوید:

سازمان برنامه در زمان من تنها نظر نمی‌داد، اجراکننده بود؛ راه می‌ساخت، سد می‌ساخت، مزرعه داشت و کشاورزی می‌کرد، کارخانه داشت، کارخانه‌ی نساجی داشت، کارخانه‌ی صابون‌سازی داشت، کارخانه‌ی روغن‌زیتون داشت... تمام کارخانه‌ی صنایع دولتی را داشت... اینها یک کارهایی بود که هم اجرایی بود، هم تهیه‌ی برنامه و هم نظارت در اجرای طرح‌هایی که دست وزارتخانه‌ها بود. این به نظر خیلی غریب می‌آمد.

با وجود گستردگی فعالیت‌های سازمان برنامه، ابتهاج به شدت سخت‌گیر بود و هیچ عذری را در اجرای کارهای مجموعه نمی‌پذیرفت. یک بار وقتی دکتر صدری، داماد آیت‌الله بهبهانی، به‌خاطر کوتاهی انجام مراقبت‌های پزشکی برای زن یکی از کارگران کارخانه‌ی چالوس از کار برکنار شد، سناتور علی بهبهانی، برادر آیت‌الله سید محمد بهبهانی، به ابتهاج اعتراض کرد که چرا چنین اقدامی صورت گرفته؟

[درحالی‌که] خانواده‌ی بهبهانی پانصد سال با عزت در ایران زندگی کرده‌اند. این سازمان هم یک سفره‌ای است که پهن شده و ما هم در این سفره سهم هستیم. گفتم که وقتی من رئیس بانک ملی بودم همیشه به خودم می‌گفتم من اژدهایی هستم که ملت ایران او را برای حفظ اموال بانک روی این گنج گذاشته است که هیچ‌کس به آن تجاوز نکند. الان هم در سازمان برنامه هستم، با خودم همین فکر را می‌کنم و عقیده دارم که من حافظ منافع مردم ایرانم. گواينکه مردم روحشان خبر ندارد که من اینجا هستم و برایشان هم فرقی نمی‌کند که من کی هستم و چه می‌کنم.

وقتی نوبت به تدوین برنامه‌ی توسعه‌ی هفت‌ساله‌ی دوم رسید، او شصت نفر از متخصصان را گرد آورد تا برنامه‌ی جامعی برای کشور بنویسند و خودش نیز در جلسات آنها شرکت می‌کرد. در ۲۲ اسفند ۱۳۳۴ برنامه‌ی دوم هفت‌ساله به تصویب مجلس

رسید که هزینه‌ی آن ۷۰ میلیارد ریال پیش‌بینی شده بود.

او هم‌زمان پیگیر طرح عمران خوزستان بود که در آن ساخت چندین سد از جمله دز و توسعه‌ی کشاورزی و طرح نیشکر هفت‌تپه در پایین‌دست سدها پیش‌بینی شده بود و برای ساخت سد نیز توانست با ارتباطات شخصی‌ای که در بانک جهانی داشت ۷۵ میلیون دلار وام از این بانک بگیرد. ابتهاج مردی صریح‌اللهجه و تدمزاج بود و حرفش را حتی با شاه به‌صراحت بیان می‌کرد. او درباره‌ی یکی از آخرین دیدارهایش با شاه می‌نویسد:

من امروز نه به‌عنوان رئیس سازمان برنامه بلکه به‌عنوان یک ایرانی می‌خواهم با شما صحبت کنم؛ به فرض اینکه تا آخرین روز عمرم هم رئیس سازمان برنامه باشم، بالاخره روزی خواهم مرد. مطالبی را که امروز می‌خواهم حضورتان عرض کنم عین همان حرف‌هایی است که وقتی رئیس بانک ملی بودم به عرضتان می‌رساندم. بنابراین، تصدیق می‌فرمایید که تعصب خاصی ندارم. به نظر من نباید درآمد نفت را به هیچ مصرفی به‌جز عمران مملکت برسانیم. ایران قادر نیست برنامه‌ی عمرانی مفیدی که در زندگی افراد ایران مؤثر باشد اجرا کند و در عین حال مخارج سنگین ارتش را عهده‌دار باشد. شاه سکوت کرد و چیزی نگفت.

در این زمان مخالفت‌ها در دولت و مجلس علیه ابتهاج زیاد شده بود و مدتی بود شاه هم حاضر به دیدار ابتهاج نبود. خودش می‌گوید من به حسین علاء گفتم من با اعلیحضرت کار خصوصی ندارم، کارهای مملکتی است. مدت کوتاهی بعد در ۲۳ بهمن ۱۳۳۷ دولت منوچهر اقبال پنهانی و بدون اطلاع سازمان برنامه و ابتهاج لایحه‌ای به مجلس برد که در آن سازمان برنامه زیر نظر نخست‌وزیر قرار می‌گرفت و رئیس آن را رئیس دولت تعیین می‌کرد.

دو روز بعد، ۲۵ بهمن، ابتهاج برای آخرین بار به سازمان برنامه رفت و استعفانامه‌اش را خطاب به شاه نوشت، با این مضمون: «نظر به اینکه با گذشتن این قانون دیگر مورد اعتماد شما نیستم، ادامه‌ی کار من در سازمان برنامه امکان‌پذیر نیست و از این پس سر کار نخواهم آمد.»

## زندگی ابتهاج

ابوالحسن ابتهاج در ۸ آذر ۱۲۷۸ در رشت به دنیا آمد. پدرش ابراهیم (ابتهاج‌الملک رشتی) گزگانی بود، دهی در نزدیکی تفرش، ولی در گیلان برای خود املاکی تهیه کرده بود. مادرش فاطمه اهل رشت بود و خانواده‌ی او در فومن و شفت املاک داشتند. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه‌ی رشدیه‌ی رشت سپری کرد و بعد از آن همراه برادرش، غلامحسین ابتهاج، به تهران رفت و در مدرسه‌ی تربیت تحصیل کرد. در سیزده‌سالگی، ۱۲۹۱، به‌همراه برادرش با کشتی از بندرانزلی به بادکوبه و از آنجا به پاریس رفت. دو برادر در یک پانسیون ساکن شدند و شروع کردند به یادگرفتن زبان فرانسه و بعد به مدرسه مونتین رفتند. یک سال بعد به کالج سیریان پروتستان در بیروت منتقل شدند که بعدها به کالج آمریکایی تبدیل شد. در این مدرسه ایرانیان دیگری مانند قاسم غنی، عبدالحسین‌خان و علی‌محمدخان دهقان و بچه‌های باقروف (صاحب گراندهتل لاله‌زار تهران) حضور داشتند. ابتهاج و برادرش تابستان ۱۲۹۲ برای تعطیلات به تهران آمدند و در همان زمان جنگ جهانی اول شروع شد و همه‌ی راه‌های کشور بسته شد. خانواده‌ی ابتهاج به رشت برگشتند و ابوالحسن در سال ۱۲۹۵ در مدرسه‌ی آمریکایی رشت مشغول تحصیل شد.

در این زمان پدرش دوباره ابوالحسن را به تهران فرستاد و او در خانه‌ی دو زن آمریکایی که یکی طبیب بود و دیگری معلم مدرسه‌ی تربیت بود به‌صورت پانسیون ماند و مشغول درس‌خواندن شد. او در ۱۲۹۸ دوباره به رشت برگشت و مدتی مترجمی دسته‌ای از نیروهای نظامی انگلیسی را پذیرفت که از رشت به بندرگز می‌رفتند. یک سال، بعد در ۱۲۹۹، وقتی قوای شوروی از شمال به‌طرف گیلان سرازیر شد و انگلیسی‌ها مجبور به عقب‌نشینی شدند و قشون ایران هم گیلان را به‌سمت تهران ترک کرد، ابتهاج از بندرگز به رشت بازگشت. در همین زمان میرزا کوچک‌خان به رشت آمد و حکومت مستقل تشکیل داد. در همان هنگام جنگلی‌ها ابوالحسن ابتهاج و برادرش را به اتهام مخالفت با حکومت انقلابی زندانی و پس از مدتی آزاد کردند.

هم‌زمان پدرش برای فرار از دست روس‌ها آنها را به املاک مادرش در چوکوسر، نزدیک فومن، برد. در آنجا پدرش به‌وسیله‌ی جنگلی‌ها کشته خودش می‌گوید:

یک شب، هنگامی که همه در خواب بودیم، عده‌ای مسلح به خانه‌ی ما آمدند و گفتند از طرف میرزا کوچک‌خان مأمور هستند پدرم را برای تحقیقات به جنگل ببرند. درست یادم نیست چه ساعتی بود، ولی ما همه بیدار شدیم و نگران پدرم بودیم. پدرم لباس پوشید و بالاچار همراه آنها به جنگل رفت. بعدها شنیدیم که سردسته‌ی جنگلی‌ها که برای بردن پدرم آمده بودند شخصی بود به نام آقامیر. چند روز بعد یکی از دهقانان ما به چوکوسر آمد و خبر داد که جنگلی‌ها پدرم را کشته و جنازه‌ی او را در جنگل گذاشته و رفته‌اند... به‌عقیده‌ی من، شخص میرزا کوچک‌خان در این ماجرا دست نداشت و تمام کارها زیر سر همان آقامیر بود.

بعد از این واقعه ابتهاج و برادرش مجبور شدند به تهران برگردند. مدتی در گراندهتل زندگی می‌کردند، تا اینکه ابتهاج در بانک شاهی استخدام شد. کمی بعد او به بانک شاهی رشت منتقل شد. دو سال در رشت ماند. بعد دوباره به تهران برگشت و در بانک شاهی به‌عنوان مترجم در روابط بین‌الملل بانک شاهی مشغول به کار شد. مدتی بعد به‌عنوان معاون بازرسی کل در بانک منصوب شد و مسئولیت امور حقوقی و قضایی بانک را بر عهده گرفت.

ابتهاج در سال ۱۳۱۵ پس از شانزده سال از بانک شاهی استعفا داد. ماجرای استعفا از بانک شاهی را خودش این‌طور شرح می‌دهد:

پس از چندین سال آشنایی و تماس با [علی‌اکبر] داور، روزی به من پیشنهاد کرد به خدمت وزارت مالیه درآیم و با او همکاری کنم. من آن‌چنان تحت‌تأثیر اخلاق، طرز رفتار، طرز کار، صمیمیت و ایمان داور قرار گرفته بودم که بی‌درنگ و با خشنودی و رغبت پیشنهاد او را پذیرفتم. علی‌اکبرخان داور یکی از برجسته‌ترین افرادی است که در عمرم دیده‌ام و به‌علت علاقه‌ی زیادی که به او پیدا کردم حاضر شدم بانک شاهی را ترک کنم. من این کار را به‌خاطر هیچ‌کس نمی‌کردم.

اما کار به این آسانی نبود و بدون موافقت رضاشاه نمی‌شد کاری از پیش برد. داور بعد از اجرای طرح

اصلاح وزارت عدلیه حالا در وزارت مالیه نیز تلاش می‌کرد تا کارش را با استفاده از نیروهای متخصص و کاردان پیش ببرد. ابتهاج می‌گوید:

[از داور] پرسیدم از [رضاشاه اجازه گرفته‌اید؟ داور گفت نه و به‌راستی اگر موافقت نفرمایند تکلیف چیست؟ جواب دادم اگر به شاه بگویید و قبول نکنند، بهتر از این است که من بیایم و مشغول کار بشوم و بعد شاه بفهمد و ایراد بگیرند. در آن صورت، هم برای شما بد خواهد شد و هم برای من. چون شما مجبور خواهید شد به خدمت من خاتمه بدهید. داور تصدیق کرد که بهتر است قبلاً از شاه اجازه بگیرد.

مدتی گذشت و هیچ خبری نشد تا آنکه داور از ابتهاج خواست که به دیدنش برود. ابتهاج در خاطراتش از قول داور می‌نویسد:

در این مدت منتظر فرصت مناسبی بودم و امروز فرصت خوبی دست داد. اعلیحضرت سؤال فرمودند آیا صلاح است شخصی را که شانزده سال در بانک انگلیس کار می‌کرده وارد خدمت دولت کنید؟ داور گفت: من هرچه توانستم از شما تعریف کردم و به عرض شاه رساندم که در طور سال‌های متمادی که با ابتهاج سروکار داشتم، درعین‌حالی که به بانک شاهی خیانت نکرده، در تمام موارد به نفع کشورش کار کرده است. اعلیحضرت هم با استخدام شما موافقت فرمودند. او در اینجا با چهره‌ای پرمحبت گفت من ریش‌وسبیل خودم را برای خاطر شما گرو گذاشتم، حالا دیگر خود دانید.

ابتهاج با عنوان «کمیسر و بازرسی دولت در بانک فلاحتی ایران» به استخدام وزارت مالیه درآمد و کارش نظارت بر بیش از چهل شرکتی بود که داور در وزارت مالیه درست کرده بود. او ۱۳ تیر ۱۳۱۵ کارش را در شرکت‌های دولتی شروع کرد، اما در ۲۱ بهمن همان سال علی‌اکبر داور خودکشی کرد.

بعد از آن، ابتهاج به کمک حسین علاء، رئیس اداره‌ی کل تجارت، ضرورت داشتن برنامه‌ی اقتصادی برای کشور را به رضاشاه پیشنهاد داد و در ۱۱ فروردین ۱۳۱۶ شورای اقتصاد تأسیس و ابتهاج به ریاست دبیرخانه‌ی شورا انتخاب شد.

ابتهاج در کتاب خاطراتش می‌نویسد: من از سال‌ها پیش، یعنی درست از زمانی که در شرکت‌های دولتی با (حسین) علاء کار می‌کردم، عقاید مرا در مورد مشکلات اقتصادی ایران با او در میان می‌گذاشتم و تأکید می‌کردم که تا زمانی که برای کارهایتان «نقشه» ای نداشته باشیم (کلمه‌ی برنامه هنوز در آن زمان مصطلح نشده بود) وضع مملکت، درست نخواهد شد... من افکار و عقاید مرا راجع به تمرکز مطالعات و فعالیت‌های اقتصادی و داشتن برنامه برای علاء تشریح می‌کردم و به‌منظور رسیدن به این هدف پیشنهاد کردم که هیئتی مأمور انجام این امور بشود. علاء با نظر من کاملاً موافقت کرد. چندی بعد روزی به دفتر من آمد و گفت: اعلیحضرت نظر شما را نسبت به لزوم داشتن برنامه قبول کردند... خیلی تعجب کردم، چون اصولاً فکر برنامه‌ریزی مخالف روش رضاشاه بود. طرزکار او این بود که مثلاً دستور می‌داد ذوب‌آهن درست کنند یا کارخانه‌ی قند ساخته شود و هرطوری شده باید دستور او انجام شود و در خیلی از موارد بدون مطالعه... بدین ترتیب، شورای اقتصادی به وجود آمد... و من به ریاست دبیرخانه‌ی شورای مزبور انتخاب شدم.

### ریاست بانک ملی

دو سال بعد از رفتن از بانک شاهی دوباره ابتهاج با پیشنهاد رضاقلی‌خان امیرخسروی، رئیس بانک ملی، به‌عنوان معاون این بانک انتخاب شد. او در تمام این مدت به‌دنبال تهیه‌ی برنامه‌ی بلندمدت برای اقتصاد و عمران کشور بود، اما بسیاری از مقامات دولتی با این نگاه مخالف بودند. ابتهاج در کتاب خاطراتش تعریف می‌کند که یک بار به‌همراه حسین علاء، رئیس وقت اداره‌ی کل تجارت، به دیدار محمود بدر، وزیر مالیه، می‌رود و می‌گوید که لازم است برای «عمران مملکت» برنامه‌ی بلندمدت داشته باشیم که آقای بدر در پاسخ می‌گوید:

شما ایران و ایرانی را نمی‌شناسید، ولی من می‌شناسم. اصلاً برنامه‌ی بلندمدت یعنی چه؟ جواب دادم در کارهای مربوط به مملکت نباید روزمره و بدون برنامه زندگی کرد. بدر گفت من اعتقاد دارم در ایران باید روزمره زندگی کرد. من فکر فردا را هم نمی‌توانم بکنم، آنوقت شما می‌خواهید نقشه تهیه کنید که پنج سال دیگر چه کار بکنید؟ انجام این کار

در این مملکت غیرممکن است و این فکر اصلاً عملی نیست. تلاش‌های ابتهاج در این دوره با شکست مواجه شد، چون به گفته‌ی وی: «رضاشاه به تمرکز کارهای عمرانی اعتقاد نداشت. به‌عقیده‌ی او، کلیه‌ی کارهایی که در راه اصلاحات صنعتی و اقتصادی ایران لازم بود به عمل آید می‌بایستی به ابتکار و دستور او باشد.»

او در این زمان دو سال در بانک ملی معاون این بانک بود و در ۱۳۱۹ به ریاست بانک رهنی رسید. در این سمت هم دو سال کار کرد و یک سال بعد از خروج رضاشاه از ایران به ریاست بانک ملی رسید که نقش بانک مرکزی را در آن زمان داشت و تنها مرجع اقتصادی آن دوران بود. ابتهاج در اولین دیدار رسمی بعد از انتصاب به ریاست بانک ملی در ۵ دی ۱۳۲۱ از سوی قوام‌السلطنه در خاطراتش می‌نویسد:

[وقتی اولین بار به حضور محمدرضاشاه پهلوی رفتم، در این دیدار] من به خودم اجازه دادم به شاه بگویم که به‌عقیده‌ی من شما می‌توانید یکی از دو روش را انتخاب کنید: یا سلطنت کنید یا حکومت و عقیده‌ی من این است که اعلیحضرت اگر سلطنت کنند بیشتر به مصلحت است، چون اگر نخست‌وزیر یا یکی از وزرا مرتکب اشتباهی بشود و یا روش آنها مورد پسند نباشد و شایستگی نداشته باشند، می‌توان آنها را معزول کرد و دیگری را به‌جای آنها گذاشت، اما شاه مملکت عوض‌کردنی نیست؛ بنابراین، نباید طوری باشد که شاه مسئول شناخته شود. همچنین گفتم که البته این یکی از دلایل است و دلایل بسیار دیگری هم وجود دارد و مطمئن باشید که اعلیحضرت اگر پادشاه محبوبی باشند، مردم ایران پشت سر شما خواهند ایستاد و هرچه که اعلیحضرت بخواهند ملت با رغبت در اختیارشان خواهند گذاشت.

ابتهاج از سال‌ها پیش معتقد بود که باید برنامه‌ی اقتصادی تهیه شود و وقتی رئیس بانک ملی بود در یکی از نامه‌هایش در سال ۱۳۲۴ به وزیر مالیه‌ی وقت نوشت: «پیشنهاد می‌شود که کمیسیونی در وزارت مالیه تشکیل گردد تا برای تهیه‌ی برنامه‌ی اقتصادی کشور اقدامی‌مجدانه به عمل آید.» مدتی بعد اولین کمیسیون تهیه‌ی نقشه‌ی اقتصادی کشور تشکیل شد.

بعد از آن تلاش بسیاری کرد تا به قول خودش سازمان برنامه به‌وجود آید و «فکر و عمل برنامه‌ریزی» شکل بگیرد. «این عقیده‌ی شخصی خودم بود که مملکت باید برای کارهای عمرانی برنامه‌ی حساب‌شده داشته باشد و از محل درآمد نفت به اجرای آن برنامه پردازد.»

با همین نگاه برنامه‌ی اول توسعه‌ی هفت‌ساله نوشته شد، ولی به نتیجه‌ی پیش‌بینی‌شده نرسید. در همین دوران ابتهاج در ۲۹ خرداد ۱۳۲۳ به‌عنوان رئیس هیئت نمایندگی ایران برای شرکت در کنفرانس برتون‌وودز به آمریکا رفت که برای تهیه و تصویب اساسنامه‌ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول تشکیل شده بود. ابتهاج به تخصص باور داشت و برای همین در دوره‌ی ریاست بانک ملی تصمیم گرفت تا جوانان مستعد را برای تحصیل در رشته‌ی بانکداری و اقتصاد به خارج از کشور بفرستد و در ۱۳۲۴ تعدادی از جوانان ایرانی را برای تحصیل در رشته‌ی بانکداری به انگلستان اعزام کرد.

او در این دوران، با وجود بحران اقتصادی و مالی، توانست به وضعیت پولی و مالی کشور سامان بدهد، اما خلق تند و سازش‌ناپذیر او در مقابل فساد و مداخله‌ی دیگران برایش دردسرساز شد و هم‌زمان با تشکیل دولت رزم‌آرا از ریاست بانک ملی برکنار شد.

### از سفارت تا صندوق بین‌المللی پول

ابتهاج در سال ۱۳۲۹ از سمتش برکنار و به‌عنوان سفیر ایران در فرانسه منصوب شد. اما در همان سال دوباره از وی دعوت شد که به شغل سابقش در بانک ملی برگردد. او می‌گوید در زمان برکناری‌اش گفته بود: «روزی خواهد رسید که مجدداً مرا برای ترمیم اوضاع بانک بخواهند و من هیچ‌گاه حاضر نخواهم شد این شغل را دوباره قبول کنم.»

او کمتر از دو سال در فرانسه بود، تا اینکه در ۱۳۳۱ پلیس فرانسه از برگزاری جشن نوروز توسط دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه، که به گفته‌ی ابتهاج احتمال درگیری در آن وجود داشت، جلوگیری کرد و دانشجویان نیز به تلافی آن مراسم جشن سفارت را که نمایندگان کشورهای دیگر نیز در آن حضور داشتند، برهم زدند.

در آن زمان حدود ششصد دانشجوی ایرانی در فرانسه تحصیل می‌کردند و یک‌سوم آنها در پاریس و بقیه در دیگر شهرهای فرانسه درس می‌خواندند. چند روز بعد از این اتفاق، عذرش در سفارت ایران در فرانسه خواسته و برکنار شد.

در همین زمان زکی سعد، عضو صندوق بین‌المللی پول، به ابتهاج پیشنهاد همکاری داد تا به‌عنوان مشاور مدیرعامل هیئت ویژه صندوق بین‌المللی پول مشغول به کار شود و او هم پذیرفت. او ابتدا مشاور مدیرعامل و سپس ریاست اداره‌ی خاورمیانه را بر عهده گرفت. دو سالی در صندوق بین‌المللی پول کار کرد و در شهریور ۱۳۳۲ با پایان قراردادش با صندوق بین‌المللی پول به ایران برگشت و چند روز بعد به ریاست سازمان برنامه و بودجه منصوب شد. زمانی‌که ابتهاج به سازمان برنامه رفت، آخرین سال اجرای برنامه‌ی اول توسعه بود.

او در این دوره برنامه‌ی دوم عمرانی ایران را با کمک کارشناسان تهیه کرد و در اجرای نیمی از آن نیز حضور داشت. در این دوره تحولات گسترده‌ای در سازمان برنامه به وجود آورد که مهم‌ترین آن ایجاد یک دفتر اقتصادی و دفتر فنی بود. برای ایجاد این دو دفتر گروهی از کارشناسان خارجی و ایرانی را استخدام کرد و تا زمانی‌که دولت تصمیم گرفت این سازمان را به نهاد زیرمجموعه‌ی دولت تبدیل کند، در آن سازمان بود و در سال ۱۳۳۷ از سازمان برنامه کناره‌گیری کرد.

### راه‌اندازی بانک خصوصی ایرانیان و هشت ماه زندان

بعد از کناره‌گیری از سازمان برنامه بانک ایرانیان را با مشارکت همسر دومش، آذر صنیع ابتهاج، راه‌اندازی کرد (همسر اولش مریم نبوی بود). در سال ۱۳۳۹ احمد آرامش، قائم‌مقام نخست‌وزیر در سازمان برنامه، ابتهاج را به پرداخت ۱۰۰ میلیون تومان بدون دریافت سند به یک شرکت آمریکایی در زمان مسئولیتش در این سازمان متهم کرد و ابتهاج در آبان ۱۳۴۰ به زندان افتاد. او مدت هشت ماه در زندان بود و سرانجام نیز بدون محاکمه آزاد شد.

خودش می‌گوید که یکی از دلایل زندانی‌شدنش سخنرانی‌ای بود که در آمریکا داشت. ابتهاج در آن سخنرانی گفت که کمک‌های مالی به یک کشور

باعث می‌شود که این منابع براساس ملاحظات سیاسی و نظامی خرج شوند و به کار توسعه نمی‌آید و این به مذاق شاه خوش نمی‌آمد. او می‌گوید:

آنجا گفتم نتیجه این خواهد شد که ملت ایران تمام بدبختی‌های خودشان را از دولت آمریکا خواهند دانست. برای اینکه این دولت‌هایی که آمریکا ازشان حمایت می‌کند در بیشتر موارد دولت‌های فاسد و نالایق یا هم فاسد هم نالایق و اینها را به‌طور مثال اسم بردم. گفتم ایرانی‌ها یک‌وقتی عاشق آمریکایی‌ها بودند. شوستر آمده بود به ایران، یک قهرمانی شده بود. یک شاهی کمک مالی از آمریکا توقع نداشتند، آمریکا هم نداده بود. اما تمام ایرانی‌ها فریفته‌ی آمریکایی‌ها بودند. الان در ۱۹۶۲ بود این سخنرانی، گفتم تا امروز بیش از ۱ میلیارد کمک دادند دولت آمریکا به ایران. نتیجه‌اش چیست. نتیجه‌اش این است بیشترین ایرانی‌ها معتقدند که تمام بدبختی‌های ایران از جانب آمریکایی‌هاست و یک عده‌ی دیگری منفور شدند، نفرت دارند از آمریکایی‌ها برای این نتیجه‌ی کمک یک دولت به دولت.

بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۴۱ رئیس بانک جهانی از وی دعوت کرد که برای تهیه‌ی برنامه‌ی عمرانی الجزایر به این کشور سفر کند. ابتهاج بعد از بررسی شرایط اقتصادی و سیاسی مخالفت خود را با پرداخت وام به این کشور به‌دلیل شرایط سیاسی اعلام کرد.

در سال ۱۳۵۳ با مشارکت شرکت بیمه‌ی آمریکایی امریکن اینترنشنال گروپ اقدام به تأسیس شرکت سهام بیمه‌ی بین‌المللی ایران و آمریکا در ایران کرد.

پیش از انقلاب ابتهاج سهام خود در بانک ایرانیان را به قیمت ۷۰ تا ۸۰ میلیون تومان به هژبر یزدانی فروخت. ابتهاج در خاطراتش تأکید می‌کند که خودش می‌خواست اوراق قرضه‌ی ملی بخرد که بهره‌ی آن بیش از ۱۱ درصد بود، اما نرخ بهره در اروپا ۵ درصد بود. اما زنش اصرار کرد که:

با توجه به مشکلاتی که دستگاه در سال‌های اخیر برای ما ایجاد کرده و ممکن است در آینده نیز مشکلات دیگری به وجود بیاورند، صلاح ما در این است که این سرمایه را برای روز مبادا در خارج نگاه داریم. به این ترتیب، در سال ۱۳۵۶، هنگامی‌که خروج ارز از کشور آزاد بود، با اطلاع بانک مرکزی

سرمایه‌ی خود را پس از پرداخت قروض به خارج منتقل نمودم. در اردیبهشت سال ۱۳۵۷ برای معالجه‌ی چشم به فرانسه رفت و پس از پیروزی انقلاب اموالش در ایران مصادره شد. او مدتی در شهر کان فرانسه زندگی می‌کرد و در سال ۱۳۶۹ به لندن رفت و در ۱۳۷۷ نزدیک به صدسالگی در لندن درگذشت. او در کتاب خاطراتش با اشاره به تجربه‌ی سال‌ها کار در ایران می‌نویسد:

خود من هرکجا پایه‌ی نظم می‌گذاختم کسی آن را ویران می‌کرد و هرکجا قدمی در راه آبادی و آبادانی برمی‌داختم گروهی به چپاول ثروت و خارج کردن برنامه‌ها از مسیر صحیح آن برمی‌خاستند و همیشه در این موارد شخص مزاحمی که کنار گذاشته شده بود من بودم. متأسفانه این نقیصه در میان ما ایرانی‌ها به واسطه‌ی وجود حکومت‌های ظالم و زورگو که قرن‌های متمادی مردم را به تحقیر و چالپوسی معتاد کرده و همچنین در اثر تربیت اجتماعی و خانوادگی به وجود آمده است. پدر به پسر نصیحت می‌کند در مقابل شخص بزرگ‌تر چه از حیث مقام و چه از لحاظ سن از اظهارنظر مخالف خودداری می‌کند و سکوت را در این موارد قویاً توصیه می‌نماید... امیدوارم نسل آینده بدون عدول از معتقدات خود در مقابل صاحبان نفوذ و توقعات بیجای آنها ایستادگی کرده و به خدمات خود در راه کشورشان ادامه بدهند.

### منابع:

علیرضا عروضی (۱۳۹۹) **خاطرات ابوالحسن ابتهاج**. تهران: نشر ماهریس.

حبیب لاجوردی (بی‌تا) «مصاحبه با ابوالحسن ابتهاج»، **تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد**.

فریدون شیرین‌کام و ایمان فرجام‌نیا (۱۳۹۳) **سرگذشت پنجاه کنشگر اقتصادی ایران**. تهران: نشر فرهنگ صبا، صص ۱۴۰-۱۱۷.

علی‌اصغر سعیدی (۱۳۹۶) **تکنوکراسی و سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران** به روایت رضا نیازمند. تهران: نشر لوح فکری.

# تمامیت ارضی ایران

یک اصل مهم و خدشه ناپذیر است

